

# ابو عبد الله مصون

سلف با المکه خیزی که با خود از آن یاد کردیم موجب مستلزم است

## جواب شیخ الترابین

در نزد اکثر فلاسفه گفته اند خود اسطی مستقل و فیزی اصل است که از حرکت فلک متکون نشسته و از عنصر دیگر منقلب شده است آنچه را آن حکیم بزرگ حکایت کرد بدلیل آنست که هر یک از عناصر را بعد از اصل مستقل نماند بلکه اصل را کنار او یکی یا دو یا سه عنصر انحصار داده و باقی را از آن متکون میدانند چنانکه تالیس حکیم خبر بعضی است قائل است و گوید عنصر دیگر از آب متکون میشود و از آن قبیل است فلنطس حکیم که بغیر از عنصر نار معتقد شده است و بدین عقیده است اسکندر و س حکیم که هو را اصل عناصر دانسته و باقی بزعم آن از عنصر متکون گشته اند و گوید در عالم کون و ف و جو هر اول و عنصر اصل هوا بوده است پس بجهت تاثیر کیفیت برودت در آن عنصر آب از آن متکون گشته و بسبب سخونی که از حرکت فلک در آن پیدا شده گزیده نار منستی باثیر متولد گردیده اما حکیم اجل ارسطاطالیس اگر چه معتقد شده است که انقلاب و استیلا به جزئیات از عناصر باید مگر باید شود اما هر یک از کلیات عناصر را بعد از اصل مستقل میداند و انقلاب آنها را بیکدیگر و متکون عناصر را از یکدیگر جایز نمیشمارد و ازین تفسیر که ما نمودیم به هر حال واضح و مبرهن است که اعتدال فاضل انفاضل یکانه بر ارسطاطالیس و آنان که بقول او قائل باشند وارد نیست بلکه رای و قول او مقدم بر اقوال سلف و خلف است عین صواب اینست که در مقام دقیق برآید به تفصیل و تشریح قول آن فاضل فزانه پرداخته گوئیم آن شکل اگر که بقاعده خود تشکیل دادی پس از قانون صواب دور و از طریق سداد هجرات چه دو زاویه ۵۰ در آن وضعی است که از دانشمند خود منتهی نموده است و اما شکلی که آن حکیم اجل فرض کرده است که باید وصل شود قوس از قوس ذب بطریق استداره بدون اینکه در میان ذب زاویه بهرسد و همچنین قوس را با قوس ه باید بدین شکل باشد که فرستم شد

## سوال نه در ابوریحان

هرگاه حرارت از جانب مرکز متصاعد میشود پس چرا حرارت از شمس و شغاعات با میرسد و حقیقت شغاعات چیست

## جواب شیخ الترابین

باید دانست که حرارت در عالم کون و ف و نار مرکز صعود نمی نمایند چه حرکتی از برای حرارت بالذات متصور نیست جز بالعرض و بواسطه جسم متحرک آخر مانند شخصی که در سفینه بنشیند چنان شخص در آنگاه بالذات ساکن است و بجهت سفینه بالعرض متحرک شود و نیز باید دانست که وصول حرارت از جرم آفتاب به سیاه عالم بطور نزول و بسبب آنست که از جرم آفتاب متفصل شده بدینجا با بطور نازل شود و ما را بر این نحو وجود چندیت وجه اول چنانچه یاد کردیم اینست که حرارت را بالذات حرکتی متصور نیست وجه دوم آنکه از برای در این مقام جسم حار متحرکی نیست که اجزای خود بالذات حرکت نموده حرارت نیز بمثل آنست اجزای بالعرض حرکت نماید وجه سوم آنکه جرم آفتاب را خود فی حد ذاته حرارتی نیست پس بین وجه ثلاثه واضح در روشن شد که حرارت در این عالم

# ابو عبد الله معصوم

۵۹۹

در این عالم کون و فساد از عالم فوق نازل و باطن نمیشود بلکه حدوث حرارت و سخونت هوا از جهت الحکاسات  
اضواء و اشک است همچنانچه در مرایای فخره مشاهده و محوس میشود که شعاع منکسر از آنها موجب احتراق آب است  
که محاذات با شعاع آن پیدا کند میگردد و نیز باید دانست که اشعه از قبیل جواهر و اجسام نیستند چه اگر آنها از  
قبیل اجسام باشند در صورت اجتماع هوا با شعاع لازم آید اجتماع جسمین مختلفین در غیر واحد بلکه اضواء  
الوان از جمله موازیم و ذاتیات جسم شفاف میباشد از سطرطالیر در مقاله ثانیه از کتاب نفس و شایسته  
تعریف کرده است و در مقاله اولی از کتاب حس نیز گفته است که ضویر و روشنایی کمال است از برای  
جسم شفاف از آنجهت که شفاف است یعنی درخشنده و رقیق **سؤال دهم** چون در این  
از چه روی انقلاب استحال از برای بعضی از اشیا و عناصر بر بعضی دست میدهد که هر یک از آنها منقلب  
مستحیل دیگری میشوند آیا انقلاب و استحال بر قبیل مجاورت است بعضی را بر بعضی یا بر قبیل داخل است در  
خلل و فسخ یکدیگر یا بمعنی که بعد از امتزاج عناصر صورت اصلی باقی ماند و از فرط غمازجت در ظاهر شئی واحد  
ناید با آنکه بر قبیل تغیر و تبدل است اینک مثال میزنیم بر هوا و آب پس آب هرگاه مستحیل بر هوا شود اما  
حقیقتش متغیر شده و با حقیقه هوا میشود با اینیک متفرق میشود در هوا بدینسان که بحسب در نیاید پس از شدت  
امتزاج اجزای آن متغیر می شود **جواب سئوال ششم** استحالات بعضی اشیا بر بعضی  
دیگر چنانچه خود مثال آوردی استحال آب بر هوا را اینچنین نیست که اجزای آب متفرق در هوا گشته از فرط خلط  
بحسب در نیاید بلکه حقیقت استحال در نزد حکمای طبیعیین آنست که ماده و هیولای آب که قابل بر گونه صورت است  
صورت آبی را از خود خلع نموده کوهت هوایی بر خود پوشد و اگر کسی بخواهد این مطلب بطور تحقیق بشناسد  
نظر کند در تفسیر مفسرین از کتاب کون و فساد و سایر آثار علویه و مقاله ثالثه از کتاب سما عالم من نیز بتقریر  
این مطلب بطرزیک حکما فساد و تجریر بیان آورده اند بمبادرت جویم و بر مثال استقرانی که با او قول  
خود را ثابت نموده اند متعرض شده میگویم اگر قعقه ضیق الراس از آب مملو نمایم و بعد از محکم نمودن  
سر او را در آتش شدید بگذاریم معاینه می نمیم که آن قعقه متشق و پاره میشود بالضرورة معلوم است  
که علت انشعاق بودن آن زیاد بودن انقدر است که در جو فان بوده بدانقدر که زیاد گشته که آن  
مکان اول انجایشان نماند بواسطه دفعه و تراجم انقدر که بسبب ضیق مکان طالب مکان اوسع  
گشته قعقه را متشق نموده و ما اکنون در علت زیاد می آن خبر دم سخن اینیم و گوئیم زیاد می انجیم یا بواسطه  
تخلل حلال است در میان اجزاء او مشابه که آنها را از هم متفرق و پاشیده نموده یا اینکه بسبب این زیاد  
تفرق اجزاء و تخلل خلافت است بلکه وجود خلافت متسع و محالست پس گوئیم بالضرورة قسم دوم حق است که بسبب  
زیادتی آنقدر که تخلل خلافت است بلکه این تغیر بواسطه قبول نمودن هیولی آب است صورت هوایی را  
اگر گویند که بر قعقه هوایی چیزی بگذرد خارج و اجنل شده فی الجمله موجب زیاد می مقدار جسم مخاط او گردید  
است جوابش اینست که دخول شئی خارج در قعقه محال است زیرا طرفی که مملو و پرست یا اینکه از او چیزی  
خارج نشود بمنوذاست چیزی بر آن تواند داخل شود متسع است که از قعقه مشروحه الراس آب خارج شود

و من معاینه

# ابو خلد الله عیسیٰ

...

من معاینه دیده ام قلمه صغیره بر محکم نموده در آتش که اردیم زمانی گذشت که من کشته و هر چه در جوف  
 آن بود مستعمل بآتش شده بود و معلوم است آبی که در او بود مزوج شئی دیگر نشده که اجزای آن متفرق  
 و بدان واسطه متغیر کرد و زیرا که اول در قلمه ناری نبود و بجهت نبودن منفذ امکان دخول شئی خارج هم  
 نداشت که تا نیا داخل شده باشد پس معلوم است که استحاله آب بر آتش بواسطه انقلاب ذات او  
 بوده است بهر او آتش نیز بسبب تفرق اجزاء وی من مثال آوردیم از جهت تأیید قول ارسطای لیس در  
 لون و تغیر از جزئیات طبیعی و الکفایه دوم بانچه در از آن روی که مجال بسط و تطویل نبود تا آنجا بود و ثلثا  
 و جوابات ابوریحان و شیخ الرئیس که از کتاب سما و العالم ارسطای لیس بود و اکنون میسکاریم بحث مسکه  
 دیگر که ابوریحان خود سؤال کرده و جوابات شیخ الرئیس **سؤال اول ابوریحان**  
 هرگاه شیشه صافی که در آن آب زلال مخلوط کرده در آتش سوزانیدن اجسام محاذیه خود بخلاف  
 عنصر دیگر چه اگر آب را از شیشه بریزیم و هوادر جای آن قرار گیرد همچو چه آن اثر از روی روز نمیکند چه اجزا  
 آن با آب و سوزانیدن بی آب چیست **جواب شیخ الرئیس** چون آب جسم کثیف صیقلی است  
 در حد ذات خود صاحب لون قلیل است و هرگز که باین صفت باشد شعاع از وی منعکس گردد پس درین  
 جهت شعاع از شیشه مخلوط آب منعکس شده و از آن انعکاسات مترکه قویه اجسام محاذی خود را میوزاند بر خلاف  
 هوا که بواسطه تفاوت و لطافت صاحب شعاع نشود و انعکاسی که موجب احراق است بل میاید  
**سؤال دوم ابوریحان** طایفه گویند که عناصر را بر سه متحرکند بجانب مرکز ولی بر کدام نقل  
 زودتر مرکز میرسد و هر یک بکتر دیرتر طایفه دیگر گویند که ارض را بر سه متحرکند مرکز و هوا و نار بر سه متحرکند از مرکز  
 بمحیط قول که امیک از این دو فیه صحیح و مطابق واقع است **جواب شیخ الرئیس**  
 قول طایفه اولی باطل و از صواب و سداد دور است چه اگر عناصر را بر سه متحرکند از مرکز  
 طبیعی نماید از دو وجه سبب نیت زیرا که وصول بر مرکز برای آنها ممکن است و یا غیر ممکن و چه اول که در  
 بر مرکز برای آنها ممکن باشد صحیح نیت بواسطه اینکه سوای حرکت قسری که از صواعق و غیره است الی الآن  
 برای احدی مشهود و یقیناً ده که ناری از محیط حرکت طبیعی نموده بر مرکز رسیده باشد و اما وجه دوم که وصول  
 بر مرکز برای آن ممکن نباشد کاشف است بر مطلوب ما چه مقصود نیت که عنصری بوضع حرکت با ذات نیت  
 و بسچگاه بدان وضع نرسد اکنون ما خود المکره را بخطبات حکیمانہ مخاطب میسازیم و نخت گویم شما که جمیع عناصر  
 بجانب مرکز متحرک پذیرفته اید در خصوص نار متصاعده چه عقیده دارید صعود آن بجانب فوق از روی طبیعت  
 و ذات است یا بواسطه محرک و قاسریت خارج از طبیعت چه است که بدین صراحت بطلان قول خود  
 اعتراف نموده است اول الذعان نخواهد کرد و ما نیز در شق دوم از شق اول اعراض نموده گوئیم بدان  
 قاعده که سابق یاد کردیم اگر حرکت نار بجانب فوق از روی قسره قهر باشد قاسر و مکرری باید که از خود با  
 متصاعده بوده و نار را قسرا همراه بسپرد و این بقول ایشان غلط است غیر ممکن است چه عقیده ایشان است  
 که هیچ عنصری از عناصر را بر سه بجانب فوق باطن متحرک نیت و بهم گوئیم که این قاسر هم غلط و اطلاق  
 نیز توان

# ابو عبد الله ع

۶۰۱

نیز تواند بود زیرا که این قمر موقوفست بر حرکت مستقیمه و چنانچه گذشت حرکت مستقیمه بر فلک روافیت  
فبالضوره چاره ندارد چنانکه اذعان نمودن و عقیدت آوردن بر اثبات وجود جرم متصاعده بالطبع در انعام  
و نارا حرار اثبات آن مقصود میست **سوال پنجم ابو کریمان** ادراک با صره چگونه است  
چرا ادراک میکند اشیا را که در زیر آب است و حال آنکه آب از اجرام صغیره است و بدان قاعده که هست باید  
شعاع با صره از سطح آن منعکس گردیده نفوذ در آن کند و اشیا را که در زیر آب است رویت کند

## جواب شیخ الترابین

این اعتراض در صورتیست که از سطحا طالیس ادراک با صره را  
بمخرج الشعاع بدانخت باید دانست که ادراک با صره بجهت کیفیت وقوع میرسد پس علت دیدن با صره که  
در زیر آب است واضح شود زیرا که بواسطه صغالت آب بنایستی شعاع بصرا از سطح آن منعکس گشته اشیا را  
که در زیر آب است احساس نماید یا آنکه هر چه در زیر آب باشد در نهایت صغارتی و محوس است و اینطریق  
افلاطون است نه ارسطو اگر چه در مقام تحقیق فرقی با هم ندارد زیرا که افلاطون این قول القدر را فهم  
عوام و بحسب ادراک آنها فرموده و شیخ ابو نصر فارابی در کتاب خود اتفاق رای این دو حکیم بزرگوار را  
ثابت کرده و با جمله بطریق ارسطو طالیس مسکه البصار باین طریق است که هوای مشف و بیط تکلیف و متلون  
شود بالوان مبصرت و چون سطح هوای شفاف محاس است با بصرفله از طوبت طیده که در چشم است  
متخیل میشود بلونی که محاس با اوت و منقل میشود از سطح هوا و این رطوبت الت ادراک قوه با صره است  
بر انفعالی و لونی که در این رطوبت حادث شده است بعینها قوه با صره ادراک او را مینماید و این قوه  
بصار میگویند و بیان این مطلب در تغییر مقاله ثانیه از کتاب نفس در تفایر و شرح حکما بدان سالست  
که ارسطو در کتاب حس بیان فرموده چون قوه البصار را بنیان توصیح نمودیم پس شبهه مرتفع خواهد  
بود زیرا که آب و هوا خیرم شغافی هستند و او میکنند الو از ابر چشم بنیده و البصار حاصل میشود

## سوال چهارم ابو کریمان

این مطلب از جهت چیت که ربع از ارض محل عمارت آبادانی گشته ربع شمالی دیگر با ربع جنوبی غیر معبوره  
مانده است و حال آنکه احکام این دو ربع جنوبی مثل دو ربع شمالی است و در جمیع احکام با هم شاکر

## جواب شیخ الترابین

اسباب بالغه از عمارت بقاع بقواعط طبیعی شدت حرارت است یا شدت برودت و یا دریاها است  
اما بسبب شدت حرارت یا انعکاسات شعاع شمس است بر زوایای قائمه که مترکم باشد بر یکدیگر یا دوام  
طلوع آفتاب است در آن بقعه چنانچه در قطبین انفرجه محوس میشود و بسبب شدت برودت انعکاسات شعاع  
شمس است بر زوایای منفرجه و استه الا انفرج دوام ضیوئه آفتاب از آن بقعه انقدر جوابش متعلق بمن بود  
که فن طبیعی باشد انقادیر بطور بزبان تعیین که بالمره از درجه خابرون آمده و هیچ عذری باقی نماند مگر  
است بر عده اصحاب بنده در ریاضی و عمارت انفاضل فرزانه در این علم شریف در چنین مقام از بسط حال  
کناد مانع آمد و اگر تو را خود معرفت علم ریاضی نبود منجمله از مسائل بنده را که متعلق باین مطلب بود  
ذکر

# ابو عبد الله معصوم

ذکر می‌اشتم **سؤال چهارم** در بیان سطوح اربعه آیه ج ۳ بدین بیانات **۱۱۱** و در میان آنها خطوط و بیته بدون عرض توهم نمایم و محسوس است که این سطوح با اتصال جدید تماس خواهد بود تا چهار صلیبی پیدا شود واضح است که سطح از جهات مقداری بر طول عرض نیست پس اگر سطح آتاس کند با سطح ب در طول با سطح ج در عرض و با سطح ذ حکوه تماس خواهد کرد و ظاهر است که مابین اشیا متماسه عاجی نیست که مانع از طاقات باشد یا آنکه طاقات نیز ممکن نیست زیرا که چنانچه بیان کردیم جنبه طول عرض سطح را مقداری نیست که به التماس باشد و نیز اگر سطح از با هم تماس باشند سطح ب با سطح ج حکوه متماس می‌شوند

## جواب شیخ التالیف

خدای عزت دراز کند و این مطلب که بیان نمودی کفایتی نیست از برای سطح جهات که در طول عرض در این قول محل تأمل است زیرا که از برای سطح غیر از طول جهت دیگری نیست اگر برای سطح عرضی باشد آن عرض را عرضی و اگر فضا بود و بگذرد الی غیر الهیته و این محال است که تماس کند سطح ا با سطح جیم در جهت عرض مگر اگر لایه شود از تماس با جهت طول خواهد بود زیرا که غیر از طول برای سطح جتی نیست و اینکه بیان نمودی مابین اشیا متماسه شیء آخری نیست غیر صحیح است زیرا که مابین دو متماس فضل مشترکی است و من از اد ضمن مندرج مابین تماس و اتصال ثابت نمایم و چون یکم بجواب مسدود توفیق خداوندی اما تماس بقاعده که فیلسوف اعظم ارسطو در مقاله خامه از کتاب سمع صیسی مهند کرده جمع شدن اشیا متماسه است با هم در این اجتماع از وجود فضلی مشترک چاره نیست الا شیء واحد خواهند بود پس ثابت شد که مابین متماسین شیء میانی موجود است و اما اتصال عبارت است از متحد بودن نهایت متصلین و در اینجا واجب است که شیء بنیاتی فاصله واقع نشود بین متصلین پس هر چه این نهایت طرف باشد اتصال و تماس از برایش ممکن است و هر چه اطراف و نهایتی نیست اتصال و تماس غیر ممکن و از اینجا آنرا برای تجزیه نفی کرده است پس تمامی جسم با جسم دیگر در سطح است که نهایت جسم است و تماس سطح با سطح با خط است که نهایت سطح است و تماس خط با خط در نقطه است که نهایت خط و نهایت نهایت است و از برای خودش نهایتی نیست و بدین سبب تماس او با چیزی عاجز نیست و همچنین است حال در مابین کلمات متصله مثلاً من حیث الوجود و الحوائج و در نقطه من حیث الامتناع و اگر در نقطه مثل اجتماع چیزی مفروض و متماسم شود باید اعتقاد کنیم که آن با آن اتصال و تماس است بلکه اجتماع نوع آخریت معدوم الاشم و سزاوار است که بدانیم حال چنین است در سطوح و خطوط اگر مجتمع شوند از غیر جهت نهایت خود اما اگر سطحی با سطحی در نقطه که نهایت او نبود و همچنین اگر خطی با خطی طاقات نماید در غیر نقطه آن نوع اجتماع از قبیل تماس و اتصال نیست و تجدی محدود فی و نیز باید دانست که اجتماع سطوح متراکم را نمی‌گویند و اجتماع خطوط را سینه سطح می‌نامند و اجتماع نقاط را خط نام می‌نهند بلکه در اجتماع این اشیا چیزی بر مرتبه اولی افزوده نمی‌شود بر همان این مطلب آنکه اگر دو سطح با هم مجتمع گشته زیاد از سطح واحد باشند آن زیادی لا محاله عمق خواهد بود و عمق خود کثرت گفته است که در طرف آن فتنی بسطین باشند و اما که در مابین سطحین معدودی وضع کرده بلکه پیش از دو سطح چیزی مفروض کرده بودیم پس این چهاره مابین سطحین از چهاره چه آیه و از کجا پیدا شده و نیز گوئیم اگر مابین آن سطحین بعدی مستقیم شود لازم آید که سطحین با هم اجتماع می‌کند تا تماس

# ابو عبد الله معصومی

و اتصال است کرده باشند و هنوز اتصالی و تماسی واقع نشده باشد بلکه مابین آنها بعد است که مرتفع گشته  
 گراست که این اجتماع را در دو هم قرار دسیم حال آنکه موضوع مطلب تماس اجتماع در خارج بود و از اینرو  
 واضح است که اگر دو سطح با هم مجتمع شوند زیاد از سطح واحد نیما شد و سطوح کثیره را نیز بین بیان فرض  
 میکنیم زیرا که اگر سطوح کثیره بر روی هم مترکم آیند در برایشین از آنها اینکلام گوئیم چون این  
 زیاد بر واحدند آنگاه آن اشین را با اشین دیگر ملاحظه نمائیم و از این ملاحظه حاصل آید که مجموع  
 سطوح مترکم بر سطح واحد فرید نیارد و همچنین است کلام در خط و نقطه آنگاه گوئیم سطح الف تماس کرده  
 در طول واحد با سطح ب متصل گشته و تماس شده با سطح ج نیز از طول دیگری زیرا که نهایت سطح  
 ا ب ج مفتی گشته بر نقاط هر دو و این نقاط با هم نوعی از اجتماع حاصل نموده متحد گشته اند و از جهت اجتماع  
 و اتحاد این نقاط زاویه پدید گشته و آن خود نقطه واحد است مابین آن نقاط و منظم میساییم بر  
 سطوح گشته که با هم متحد شده اند سطح د را و آن سطح تماس کرده و متصل شود با خطین خود با دو خط  
 سطحین ج ر ب و نقطه اند و نقطه ط باشد بر سطح مشترک است مابین سطوح گشته با هم یعنی که نقطه هر که  
 از این سطوح تواند شد **سوال ششم ابو رحمان** اگر تقررات در نزد ما که وجود حلاء  
 در خارج و داخل عالم محال است پس چرا شیشه مخصوصی که شدت مکیده شود سر از بر روی آب گذاریم آبر  
 مشاعدا بطرف بالا میگذرد **جواب شیخ السهلی** علت صعود آب وجود خلائی است بلکه  
 زمانی که قاروره مکیده میشود چون هوای شیشه از جهت لزوم خلا امتناع از خروج میساید فلذا آب  
 شدت مص هوای حرکت قریه حادث شده سخونت و پراکنگی در اجزای می پدید و طالب میشود مکان  
 اوسع را و بدینجهت بعضی از آن هوای متفرق بیرون رفته و بعضی بعد رکنایش و سعد قاروره باقی میماند  
 چون قاروره روی آب گذارده شود بوصول برودت آب منقبض شده بقدر انقباضش که قاروره خالی  
 نماید آب مجذب میشود بجانب علوی آنی بسنی اگر مص قاروره نتانی بلکه بقصد او اقدام نموده و بدین  
 نفع هواد را و نتانی باز همین حالت مشاهده میشود پس معلوم کرد که بسبب نفع سخونی در هوا و قاروره پدید  
 پیدا شود زمانی که کبکوب شد بر روی آب همان بروز میکند و شیشه اگر قاروره را گرم نموده است  
 از او بخوابی ممکن است و در مقام جواب اینقدر کفایت است **سوال هفتم ابو رحمان**  
 اگر بسبب حرارت در اجسام انبساطی و بسبب برودت انقباضی حاصل است و منقش شدن قائم از تبه انبساط  
 است پس سگتن آوانی در عین انجماد آب میان آنها چه جهت است **جواب شیخ السهلی**  
 جواب اینمطلب خود از نفس سگتن ظاهر و هوید است زیرا که هواد در عین انبساط و سخونت طالب مکان اوسع  
 گشته علت سگتن قعمر میشود و همچنین در عین برودت منقبض گردیده مکان اصغری میگرد و نزدیک میشود که خلا  
 در قعمر پدید آید از جهت ضرورت عدم خلا منقش میگردد و از برای این قسم قواعد طبیعی و جوات دیگری است  
 و لکن آنچه ما ذکر نمودیم کافی است **سوال هشتم ابو رحمان** چه روی نیاید چون بالای آب فلکند بزرگ  
 آن میماند فرو نیرود و حال آنکه بیخ را اجزای از صیغ غالب میکنند از آب است بواسطه انجماد و تراکم برودت در آن

# ابن طفیل

## جواب شیخ الریس

این معنی واضح و هوید است که شیخ در صین جمود که میدارد در خلل و فساد جهای خود قدری از احسنای هوایند  
و آن احسنای هوایند مانع است از آنکه سبب بسفل بد البته بر روی آب میماند تمام شد ترجمه سوالات  
ابو ریحان جوابت شیخ الریس بالله التوفیق

پوشیده نماید در بدایت جمع و ترتیب این نامه نامی و تالیف کرامی رساله سوالات ابو ریحان جوابات  
شیخ الریس که عبرتی بود و مطالعه آن زیاده امالی دانش را با فایده مصلحت چنان اقتضا کرد که آن  
سوالات و جوابات بیارسی ترجمه شده در شرح حال شیخ الریس یا ابو ریحان نوشته شود و چون ترجمه آن  
دو حکیم بزرگ بسطی داشت و هم ابو عبدالله معصومی که از تلامذہ شیخ الریس و از اعلیٰ حکما بود جوابات آن  
سوالات بدو مرجع رفته بود لہذا وعده دادیم مناسبت را در ترجمت او بنکاریم انجاعت نادان که اجتماع  
نموده بودند بر ترجمه این رساله مانند این بود که کله از کوه سفند انرا با چند سگ از حیوانات دیگر جمع نموده بخوانند  
عمارتی بسیارند معلوم است حال چون خواهد بود ولی معماری انما دو نفر زیر دست توانا تواند بنائند  
کذاشت که در صفحہ روزگار بماند و این گفت و از بی نظری جماعتی بود که اہل علم را از غیر تمیز نتوانستند و او بالا  
پس از نابود شدن انجاعت مشتبہ الحال توجہ و ہمت ملازمان پادشاہ بخت یار حلائیہ ملکہ داعی دولت  
ابو الفضل الساجی با ستم داد نظر امالی مجلس ان رساله را از تازی پارسی نقل نمود و منہ الا لاہ التوفیق

# ابن طفیل از کربان

باید دانست که دو نفر از اطباء حاذق عامل که در شمار اعیان اطبا محسوبند در حد این طبقہ باین طبع و  
مشہور و بچودت عمل و یکنونی علاج معروفند اول زکریا بن طفیل است پس اسراہیل بن زکریا که ترجمہ اش مناسبت  
در سابق گذشت و طفیلوری پدرا ایشان از اطباء جامع علم و عمل است که شرح تفسیر ان کتاب بجای خود  
خواہد آمد و زکریا بن طفیلوریرامولہ بعد او است چنانکہ از ترجمہ وی استفادہ میکرد و در ان شهر نشو و نمایافت  
و تحصیل صناعات بطبیہ را در نزد پدر نمود اگر چه در حین علمی طب مقامی بلند پیدا نمود و در نزد اطباء ان فن مشہور  
میت ولی در مقام عمل را اکثری از ہمکنان خود فائق و بکاه معالجت رتبہ تقدم و برتری داشت و معالجات  
نیکو و اصابت حنازوی بمرضہ طور و بروز رسید و زمان شهرت و ترقی وی مقارنت با زمان المعتصم بام  
عباسی چنانکہ در شرح حالش مسطور است در نزد افشین ترک کہ از امرای معتصم بود قدری زیاد و قدری  
بی اندازه داشت و بکاه حفظ صحت و علاج محل طینسان و مورد وثوق او بود چنانکہ مترجم تاریخ اعلیای  
ابن قسطلی آورده است در زمانی کہ افشین ترک از جانب معتصم با مور بکنک بابک خرم دین گردید کہ آن خرم  
خود در کتب تواریخ مشروحاً مضبوط و مسطور است از کمال وثوق و اطمینانی کہ بدو داشت اورا بر اطباء لیکر  
رئیس گردانید و مقرز داشت کہ تمام اطباء بی دستور العمل وی معالجت نپروانند و در روزی کہ لشکر گاہ آت  
و آمادہ شد و طوارطو ایغی کہ در لشکر گاہ بود از برایش میخواندند تا رسیدند با سامی صیاد و وادان و نشان در  
انوقت

# ابن طبیب

۵۰۰

آنوقت افشین گفت اسباب علاج و معالجت طیب است باید در این عمل اتمامی تمام بعمل آورد پس رویه  
با بن طبیب فری کرد و گفت ترا باید مباشر امتحان انطقه کردی بجان بجان از دو او نشان صیاد را  
از روی تحقق رسیدگی نمائی که این کار از کارهای دیگر است تا نیک از بد ممتاز و متمیز از غیر متمیز  
شناخته شود گفت خداوند عز و جل را در این کار است زیاد صعب منظم کردن آن بسی شوار است  
چه اینطایفه از حلیه بدین عاری بجز تعجب آنها را کاری نیست چنانکه وقتی یوسف لقب بگفزه کیمیا سلی  
که بمواریه بخدمت مامون میرسد و از صنعتی که او را بود در حضور وی گاهی بکار بروی و زی مامون بود  
گفت یا یوسف آیا هیچ حرفت مردم را از حرفت کیمیاگران خیف ترست که پوسته روزگار خود را بطبر آری  
و دروغ گذارند آنکلیف زمان صید لانی و دو او فروشان دروغ و تقبب ایجابی رسانیده اند که دست  
بدان میرسد هر کس بر خیز از ایشان طلب داشته به اسم در رسم رد نمیکند و مسکونید و ایم و بهای متیانند و خیر  
غیر آنچه باید بدین میدهند و اگر حلیفه زمان خواهد این امر بروی واضح کرد نامی بکجه دوانی وضع نماید  
و چند کس نزد او فروشان فرستد و خریداری از آن طالب شده تا صدق این قول ظاهر کرد پس آن  
اسمی وضع کرد و شطینا که نام قرنی بود از قریه بغداد و بر چند پارچه کاغذ آن نام نوشت و  
بچند نفر داده بجه آوردن اند و ای بازار فرستاد کاشکان حلیفه پس از ساعتی مراجعت کرده یکی پارچه  
سنکی آورد و دیگری برزی از زور و آن دیگر چوبی و دیگر کلی و علیهذا القیاس مامون تعجب کرده از آن امر  
پرسید هر یک گفتند چون آن کاغذ که نام دو او بروی آن نوشته بود بدو او فروش دادیم قیمت بسیار  
این دو او که بنظر حلیفه میرسد دادند مامون از خلاف ترین ایجاغت در عجب رفت و بفرمود تا یکی از فضلا  
سلطه اطبا که مباشرت عمل داشت و از اهل تدین بود و متمسور نبود که غرضی داشته باشد دو او فروش  
امتحان نماید هر یک را شایسته اند بر سر کار منصوب غیر آنرا مردود کند حال اگر امیر اجازت بخدمت  
سان که یوسف کیمیا فی امتحان اینطیقه نمود و این امتحان مامون نیز امتحان نماید امیر افشین گفت چنان  
کن که میدانی پس اسمی دو او فروشان که در لشکر گاه بودند بخواست و معلوم شد که چند تن میباشند  
بیت اسم از ادویه غیر معروفه ختیار کرده نوشت و بدست جماعتی نزد او فروشان و صیاد  
بفرستاد تا قیمت داده دو او از آنها مطالبه نمایند ایجاغت بزود صیاد له رفته کاغذی که اسم دو او  
نوشته بودند بدانها نشان داده بعضی گفتند دوانی باین اسم نداریم و نمی شناسیم و نشنیده ایم و بعضی  
دیگری توقف قیمت گرفتند چیزی از دکان ندانستند دادند بالاخره امیر افشین امر فرمود تا یکی از حاضر  
نمایند و هر که از ایشان اعتراف کرده بودند که دوانی باین اسمی نمی شناسیم اذن داده در معکر باشند  
و سایرین از انطقه را احسب فرموده و سنادیان بر این وجه نداشتند و لشکر یازار بر این مطلب اطلاع  
دادند و صورت مطلب از لشکر گاه نوشته بخدمت معتصم فرستاد و امیر افشین در ضمن آن مستدعی کرده  
که از بغداد جماعتی از دو او فروشان بدیانت و اطبای طایفه معسکری و معتصم مطلب را قبول فرمود  
بهر طبقه خواهش افشین جماعتی از هر دو فریق معسکر فرستادند و نیز چنانکه از ترجمان طیب طایفه بری



# ابوطیور طبیب

۶۰۶

بسیاری از ادویه را که خود دیده و تجربه نموده اکنون در کتب اطبا مسطور و مشهور است از جمله حکایاتی که در این طبیب است آنست که در ترجمان قطنی در شرح حال وی نوشته شده که حکایت کرده است از احمد بن موسی منجم که گوید در بسکام حریف روزی که در باغی از باغهای قطیف که از قرار بغداد و از قنات و مشهورات عراق است با جماعتی از یاران بقصد تفریح و عشرت رفتم محلی را آستید و از هر کوزه اساس عیش فراهم بود یاران مشغول شرب شراب گشته و از هر کوزه صحبت بیان میدادند در اثنای حال و وقت از دوستان بغداد برسد و در بعد از طعام و شراب رفیقان آمدند و ابتدا نمودند شرب همی که قدحی چند بنوشید رنگت می تغییر کرده تخته گدازشت که بنیفا دو بدو جاتین مجلس از امر وی بهوش ماندند و زیاده برسیدند و هر چند بخیا آن امر برآمدند و تفسر نمودند زبید چیزی بخاطر کسی از ایشان بسی لاد طعام شراب پس حتی که ایشان شراب از آن نوشیده بودند مکنون کردند افعی مرده آما سیده در آن یافتند آنوقت خوف شدید و ترس بی اندازه بکنان زامزد وحشت و حیرت کردید تا سه ساعت بر این بگذشت دیدند که کسی از ایشان اثر ضرری ظاهر نیگشت و آیات سمی در بدن پدید نگشت و آنست که ایشان از گزند و آفت سالم خواهند بود پس در جستجوی سبب سلامت خود شدند و از اسباب موت آن یکت در صد و هفتاد و نغیثش برآمدند و از هر یک از اطبای عصر از انقضای چیزی پرسیدند نتوانستند سبب آنرا پیدا نمودند تا خبر این قضیه بگوشش یوحنا ی طبیب تلند چهار کت رسید پس از تحقیق معلوم کرد در اول روز که داخل باغ شده بودند هر یک از سبب پیدای که موسوم بسبب طقت بوده بسیار خورده بودند و خوردن آن سبب که در حقیقت یک کوزه یا قستی داشته مانع از تا شرم افعی گردیده و آنجا حیات بعد از شنیدن تحقیق او را تصدیق نموده بخوردن سبب اقرار کردند و وحشیای مذکور از استاد خود نقل کرده که میگفت خوردن آن کوزه سبب را اطبای قدیم از گزند افعی و حیات حافظ حیات و دفاع حیات میدانند و اکنون نیز اطبای حشره سان در وقت معین او را گرفتند بجهت حفظ در روغن گاو می اندازند و عند الحاجة بدان معالجت نمایند چنانکه سم خورده یا مار گزیده را بتریاق معالجت نمایند آن طبیب حاوی چون این حکایت بشنید بجهت شنیدن الگوها مکرده و آتمنی را بحسببت نموده با آن حکایت موافق یافت و آنجا بخت در عراق عرب شهرت یافت چنانکه اکنون اهل عسکر کرم آنرا در گزیدن عقارب و جود از آن استعمال نمایند و دوائی بر مقاومت سموم برین بیخ درین اطبا معتبر شد پس آن طبیب کامل در کتب حکا و اطبا جمع نموده همین فایده را از سبب در دفع سموم دید و در کتابی که ابلیس حکیم خواص حیوانات را نوشته آورده است که گوزن هر گاه مار را که از سم آن اندک شیانک باشد خورد بدو نخت سبب طقت رساند و از آن بخورد از گزند سم آن سالم ماند تا اینجا بود آنچه از ترجمان قطنی نقل شد و از تراکیب نغیه که از وی نقل است در اصلاح سینه بکیرند و دوسر از اصل السوس و دوسر از ریشه حلیم نیمکوب نموده و در آب ملایم جوشانیده تا غلیظ شود پس بگذاردند تا حرارت آن برود و در مشال نیم تریاک و دو مشال نیم زعفران در آن ریخته بالند و اضافت کنند بر آن دو مشال بادام شیرین نیم مشال

حکایت منجم و کوزه سبب

صنعت

# ابوسهل بن نجف

۶۷

صنغ عربی و چهار امانه ماشی نموده در وقت حاجت دو دانه یا سه دانه از آن بخورند و بعضی ترکیب دیگر و ادیان نیند به و منوبت که خود در ترکیب مرکبات مضبوطه و مسطوره است و سال وفات آن طبیب عاقل بنظر رسید ولی از شرح حالش چنانکه متفاد گشت تا اوایل خلافت و اثنی عشرت و حدود دویست و بیست و هفت وفات نمود و ابا علم بجایق الامو

# ابوسهل فضل بن نجف فارسی

از معتبرین فضلاء منجینان است ویم حبه ریه است بطن نجوم و احکام آن در عصر خویش مشهور و باصفاً رای و براعت در انقل معروف خود از مردم فارس مولود وی نیز در آن دیار بوده و نوحبت پدری از فحول منجینان آن عصر بوده است و بعلم و عمل در نزد اساتید این فن مشهور چون ابو جعفر منصور در او ایقعه بر مسند خلافت ائمت و در ملک مستقر است استقلال پیدا نمود و دولت عباسیان را قوامی بدست بد آن خیال افتاد که علوم او اهل رافقه و ترویج نماید تحت انکبت که بلسان یونانی و پارسی دیگر زبان بود لغز و تا ترجمه کنند و اول بنای ترجمه در دوره اسلام در عهد منصور عباسی شد اگر چه صاحب محاضرات الاوائل نگاشته که اول ترجمه که در اسلام شد خالد بن یزید کرد که کتب نجوم را ترجمت نمود اما در آن کتب بلسان مسلمان است که در عهد ابو جعفر منصور شد و در عهد وی ایسکار روح کلی یافت از جمله منجینان منصور عباسی متبحرین نامدار که بسیاری از کتب اوایل را بنا بر آنچه محمد بن اسحق ندیم در کتاب الفهرست آورده از پارسی به عربی نقل نمود این بنام فاضل است بدان سبب در نزد منصور مکانتی نهایت است در احکام محال بود و اطمینان آنی و در آن حج که منصور وفات کرد از اطبا ابن حلاج و از منجینان ابوسهل همراه منصور بود چنانکه در ترجمه ابن سراج اشارتی بنا سبت مقام بد معنی رفت از اسمعیل بن ابی سهل حکایت شده است که گفت از پدرم شنیدم حکایت می نمود که چون نوحبت بیب پیری عم زیاد از خدمت خویش باز ماند بخلیفه عرض نمود که ما پسریت دانستند و با نواع همرا آتیه بخصوص در علم نجوم که او را عدل و نظری فیت اگر خلیفه ما دون سازد بجای من در خدمت مشغول شد منصور بفرمود تا او را حاضر کن پدرم اکتفه خلیفه بدار انخلافت چون در برابر منصور ایستادم پدرم گفت فرزند تو اینست که میخفتی عرض کردم بی یا امیرالمؤمنین پس روی من کرده گفت نام خویش از برای من بیان نای گفتم ایما الخلیفه نام من خورشاد ماه طیما در ماه و خورشاد و خلیفه گفت اینهمه که ذکر کردی نامت عرض کردم بی گفت پرت خوب کاری کرده که اسم پارسیان بر تو نهاده حال که تو در نزد من قائم مقام پر کشتی یکی از این دو امر اختیار کن یا از جهت این کلمات که مذکور ساختی بر لفظ طیما در ماه اختصار کنیم ترا بان نام خویشم یا آنکه کنیستی از برای تو قرار دسیم که قائم مقام اسم باشد عرض کردم بهره رای خلیفه قرار گیر بدان امر ارضی مسم و سه بندی خود پادوان میدانم خلیفه فرمود بعد از این ترا با ابوسهل بشناسند محض آنکه این کنیت را خلیفه قرار داده بود در میان خلیق بدان مشهور گشتم اثنی و از ابوسهل اصابت حنه و احکام نجومی زیاده معروف و مشهور است از جمله در اینج

# ابوسهل بن نجیح

۵۰۸

در آنج که منصور وفات کرد بزمانی قبل از آن حکم بر وفات وی در انسال نمود و آن نجوم و انشمس از  
وفات منصور در نزد خلفا میسبند تا زمان خلافت هرون الرشید و روزگار خود را ترجمه و تالیف میکند  
تا آنجا که زمان زندگانی را بدرود نمود اگر چه سال وفاتش بدست نیامد ولی آنجا که از ترجمه وی استفاد  
میکرد متعارف بوده است سال وفاتش با یکصد و هشتاد و پنج هجری است اما علم تحقیق کمال و او را  
اولاد و احفاد بسیار بوده و تمام آنها اهل فضل و علم بوده اند و صاحب تالیف و تصنیف و نیت آنجا که  
صاحب کتاب الفهرست محمد بن اسحق ندیم ضبط نموده و استقصای حالات آنها را کجا به خود نموده و تمام  
آنها بنویختی معروفند منجم ابوسهل بن نجیحی است که از فحول فهتای سید جبریه است که شرح حالش در  
این کتاب خواهد آمد و او را مولفات و مصنوعات بسیار بوده که در ذیل ترجمت اسامی بعضی از آنها گفته  
میشود از جمله کتاب الهمطان است در مولفاته که از مولفات معینه اوست و در آن کتاب فضلی که متعلق  
است بعلوم او اهل نجوم و غیره آورده و محمد بن اسحق ندیم از وی نقلی مینماید و چون زیاده از حد  
معین فایده بود حاصل آن بیانات و ترجمه انبهارات را در این مقام بیاوریم و هی هذک  
چنین گوید که انواع کتب و صنوف علوم و وجوه و ضرب مسائل بر قواعد و احکام نجومیه از فضلا  
علوم او اهل بسیار است که با مسائل و احکام استدلالت و اکثر در وقوع خرمانی که سپس موجود خواهد  
شد در این عالم سفلی قبل از آنکه خبر یابند مردمان از اوقات و حالات و آغاز معرفت مردمان  
مسائل و احکام آنجا که فضلی در مولفات خود ایراد کرده اند و حکمای مصر از آن کتب فرا  
گرفته اند و اهل هند نیز پیروی آنجا که نموده اند بنا بر آن فضلی او اهل و او حسد اتفاق بر آن کرده اند  
که از بد و خلقت آدم علم نجوم بوده است پیشتر از آنکه مردم مرکب معاصر و مساوی شوند و بگردار ما میباشند  
جری کردند و در دریای جهالت و نادانی غوطه ور آیند هر گونه از علوم که مایه استکاری و سبب ترقی نوع  
انسانی است در میان خلایق بود پس از آنحال که خرد ایشان از طریق ثواب منحرف گشت و عقول  
آنان در وادی حیرت و گمراهی بماند و این خویش از دست بردند و دین حق را فرود گذاشتند آن خرد  
و هوش که مایه علم بود بتایید آن براه حق نمی توان برد از آنجا که گرفت پیوسته متعجب و سرگشته می بودند  
و شناخت هیچ امری از امور که متعلق بدین و دنیای آنها باشد نتوانستند نمود و این بود تا آنجا که از  
خلاف و اعتقابات موفی صانع هوشمند ایشان پیدا شد و رفته رفته بیاد علوم گذشته افتادند که  
این کتب که از مولفات پیشینیان است خود از کجا پیدا آمد و کدشکان از اهل علم بر چه حال همی بستند  
و او صناع این عالم چگونه بود و نظم و قانون سیاست عالی چیست احوال او و صناع عاقبت نیار چه  
حال خواهد بود و حال سکان ارض بر چه منوال خواهد گذشت و مدار روز و شب بر چه گونه است پس وضع حالات  
زشت را تخییر داده در صد و آن افتادند که بکتب پیشینیان جمع نمایند دیگر باره و توفیق رفیق ایشان گشته بقتنا  
علوم از هر قبیل حجت گاشته و بدانسان که باید فراگرفتند از جمله دانش بر هیات و وضع آسمان پیدا کردند  
درجات و دقائق و منازل علویات کجا به خود نمودند و سفلیات را هر گونه که باید از جاد و نبات و حیوان  
بدانستند

# ابوسهل بن فحمت

۲۰۹

پانستند و علم بر خطوط ارض و مکانهای زمین حاصل آوردند و اینکه بنسبتی و محصل دانش مردمان بعد از  
ابن اوجان حاصل انگونه از علوم در عهد وی و اوج یافت پس چون دیگر باره بدینگونه علوم پی برد  
بخوی نیکو و واضح انرا بر گرایس نگاهاشد و جمع نموده مجلد ساختند و مندرج بود در المکتب احوال دنیا و قد  
ان و مبدا سبب پیدایش آن اساس ابادی ارض و علم شناسائی کواکب و مزاج اذویه و عقایق  
و سایر امور از چیزهایی که متعلق است بنظم امور بشه از خسرو و آلات و ادوات آنها و برین حال نیکو و کرد  
شایست زمانی در عهد جمشید بسر بردند تا آنگاه که نوبت سلطنت بضحاک بن قی تازی رسید و زمان سلطنت  
و حکمرانی آن پادشاه در دوره مشتری بود و او بدین ملک را با نفاذ امر با هم جمع داشت در زمین سواد که ارض  
بابل باشد شهری عظیم بنیاد کرد اینیه عالیله در آن طرح انداخت و ان شهر را مجسم علوم و انجمن علما قرار داد  
و در آنجا دوازده قصر بعد بروج دوازده گانه آسمان بنا نمود و بر هر یک از آن دوازده قصر نام بر  
از بروج دوازده گانه آسمان بگذاشت و در هر قصر از صورت دوازده گانه کتب بسیار از علوم مخزون نمود  
و از امالی دانش و علم آنچه باید در همه قصری از آن بنامی عالی مندرج داد و نیز بجهت خانه بعد و بسیار  
ساخت و هر خانه را مخصوص بحکمی از حکما نمود خانه که منوب ببطار و بود از برای هر س قرار داد و خانه منوب  
مشتری بجهت میکوس و خانه منوب بمرخ جای طیفوس و چون اینگونه از دانشوران از حکما غیر ذلک  
در فنون علوم بر اعنی پیدا نمودند و مؤلفات بسیار از آنها در میان حنلاق منتشر گردید مردم عصر او  
انها را اطاعت و انقیاد نمودند و از هر کس که بکینه تعظیم و کرم در حقشان مرعی و منظور داشتند و امالی علوم  
فضل را بر خود بزرگ در این میدانستند و لحظه از تحصیل و اخذ علوم که حاصل آن سایش دینوی و مال در جانشین  
فراغت نداشتند در اینجا حالت نیکو میبستند و روز کارشان بخوبی و خوشی میکشست آنگاه که خداوند  
عالم پیامبری بوی انقوم مبعوث کرد و ایند از شومی بخت قدر و منزلت آن پیر نه استند و اندامی خود  
ببینی و بجز نبوت و بر انکار نمودند و بر انکار صبر کردند تا آنکه رفته رفته عقاید نیکویی که داشتند فاسد  
گشته بطریق ناصواب میس نمودند انتظام امورشان بر غیر ترتیب و نظم برآمد و تدبیرشان بر غیر میل و  
خواستش نتیجه می تجسد کارهای زشت در میان ایشان رواج یافت از جمله جوانان از پیران احترام مطلق  
نداشتند و کوهک از بزرگ اطاعت ننمود علماء را وقتی تنجب دهند و هر کس بخمال خود راه میرفت تا بدینجا تا  
نشایست که آنحضرت را بدیکشت که حاصل آن رداست حال و قامت احوال است طکشان وی بخوابی  
نهاد علماء از بیت در آن مکان ملکن بخت هر یک روی بشهرد گیر نهادند و در بلدان خارج اقامت نمودند و  
میان آنها و انشوری بود کامل و عاقل هر مس نام چنانکه از تمام آنها در رتبت و دانش و وقت نظر و پیش  
برتری داشت از آنملک بزین مصرف کشید و در آن خط مرتبه سروری یافت و مالک آنملک گردید بنام  
ابا انی که داشت و بر تریب غلایق و نظم امور ایشان بجهت مصروف نمود و علم را در میان ایشان رواج  
داد و بعضی از علماء که توه حاکمیت بکارهای دیگرند داشتند با چار و در بابل با نذ تا آنگاه که اسکندر ملک بابل  
زمین از داه الملک خود که معدومین نام داشت بزمزم نام داد و تیغ را بس لشکری گران حاکم کرد و برین

# آب و نهر و جنگ

میرزا طاعت وی در یکسده اول تاریخ میگذرانید تا آنگاه که برابر شد با دارا بن ارباب و در آن کشت  
و مملکتش منقر کردید و شهر این که آبادترین شهر دنیا بود با مروی منهدم گشت و تمام بناهای عالی  
و محکم که بقوت و شوکت شیاطین و جابره بنیان شده بود خراب شد و انواع از علوم که با چهار خوا  
آن ابریه منقوش و مکتوب بود با چیز نموده و بسوخت و تالیف و تصانیف از آن قوم هر چه بود متفرق  
ساخت و بعضی از کتبیکه در مدینه اصغر موجود و مجموع بود هر چه که خواست اسکتاب نمود و آنچه را که در  
کار داشت و بدان یا لکشت گفت با زبان رومی و قطعی تر نسبت نمود و آنچه را که بزبان پارسی بود  
ایه نبود بسوخت با کتبیکه اورا کشتیج میاسبند و نیز آنچه که در از برای خود از آن کتب از علم نجوم و طب و  
طبی آنچه را که محتاج الیه بود آنگاه تمام کتب که ترسید و امتساح شده بود با تمام اموال حنظلی که از ملک  
بدست وی افتاده بود و مصر بفرستاد و همچنین علمای آن مملکت بدان ملک گسیل کرد و با این تسلط و تقلب میل  
با چیز کردن کتب فرس آن کتب که در بند و چین بود از علوم بدان دست نیافت و نتوانست که نسخی از آن  
است کتاب نماید چه ملوک فرس از این تیسرا اطلاع داشتند از جمله و قهر اسکندر بر ایشان از آن روی که در دست  
و جا با سب از استیلا می اسکندر خبر داده بودند علمای فرس از آن چیز کردن سوختن و بردن کتب آنها بعد از  
بیه و افت که با مالی آن مملکت راه یافت از آن خبر کردن و اصرار و بردن اموال سایر حنظلیها پس علوم ایشان  
اندر اسس یافته و علمای آن ملک پراکنده و مختلف الاحوال و الاقوال برآمدند و مردم را چنانکه در انکیون در حالات  
رسم است مرض عصبیت عناد عارض گشت و مردم فرقه فرقه شدند و هر طایفه از برای خود ملک و امری  
برگزیدند چنانکه در کتب آثار الملوک الطوائف نامیدند و این حالت فارس را بر خلاف مملکت روم شد چنان  
استیلا می اسکندر بر آن ملک ضعیف الرای مختلف الحال بودند و بر یک نفر طاعت نمی نمودند چون اسکندر  
استقلال پیدا کرد بر اطاعت وی خلق آن مملکت اجتماع نمودند و متفق الرای شده که پس کرد و خلاف نگردند  
او امر و نوایی پادشاه را مطیع و منقاد باشند چون این اتفاق آرا و اتحاد در آن ملک پیدا گشت مملکت با  
که به وفامت حال سوا حال و کارشان میگذشت و دیگر باره اختلاف و اختلاف کلی در حالاتشان  
پیدا گشت و اهلش مقهور و مغلوب بیکانه و ذلیل و بیو منش گردیدند با انسان که اگر جنسی بر جرم آنها  
دست تصرف میگوید یا تعدی بیکر میگرداند سبب دفع و رفع آنرا انداشته تا آنگاه که گوگب خنجران  
از برج و بال سیدان آمده و آب رفته بجوی از آمد و ملک اردشیر بن بابک از نسل ساسان سلطنت یافت پس  
وی بر خلاف سابق که گفته اند **الاتفاق حیر من الاتفاق** جمع تفرقه  
و تالیف اختلاف در رفع عصبیت و اتفاق از میان جنایات با کلبه نمود و مملکت از دستبرد بیکان حفظ  
فرمود و دشمنان را مقهور نمود و بهمت در آبادی مملکت گماشت آنچه از ملک را که بیکان دست تصرف  
در آن کرده استنواع نمود و علم را فخر ساخت و آنچه را از کتب که بنده و چین برده بودند و دیگر باره بخواست  
و استنسخ نمود و همچنین از نسخی که بر روم برده بودند و دیگر شهرهای آن ملک بود هر قدر که جمیع بود استنسخ  
کرد و از جستجوی دیگر کتب انداخته گشت تا آنگاه که تمام نسخ منقوده را بدست آورد و از اوراق آن هر چه متفرق  
گشته بود

# ابو سهل فوجت

کشته بود و جمع نمود و از الفاظ آن هر چه سقط گشته بود بجای خود بنکاشت آنچه از مطالب که با هم میبایست  
 داشت بیکدیگر تالیف و او چه پادشاه دانشمند را این معنی واضح است که ملک را ترقی حاصل خواهد گشت که  
 از افتاد علم و آموختن بر همین سبک و سیرت زندگانی می نمود تا زمان عمر و شافعی ابد رود کرد و نوبت  
 شریاری پس از وی شاپور رسید و او نیز مانند پدر محبت بر نشر علوم و عدالت در من مردم گذاشت و در  
 صد و جمع کتب مختلفه برآمد و کتب آدی که باره کتب علمیه از لسانهای مختلفه پارسی نقل نمودند بدانسان که  
 در زمان هر سبک با بی ملک مصر بود و در نیوس السیرانی و قیدروس الیونانی از شهرهای آن ایالت  
 شهر بکثرت علم و حکمت از سایر بلدان ممتاز و بوفور دانش مشهور و معروف بودند و دیگر بطلیوس اسکندری  
 بود و فرماست پس از جمع این کتب و کتاب دیگر باره بعد از موت او بسیاری از آنها شرح نگاشته  
 بنامی تعلیم و تعلم شد بدانسان که ائمه در بابل بود و این کار مستمر شد تا نوبت سلطنت بانوشیروان که رسید  
 رسید او در ترویج علوم بیشتر از پیش بگوشید چه پادشاه عادل با نیت خرد و دستار دانش و اهل آن در  
 زمان انوشیروان علم و حکمت درجه اعلی یافت حکما مکرم و محترم زندگانی می نمودند و بجا بدانت  
 که از برای انالی به سزمانی و روزگاری بجز بهتانی است در فنون علوم کونا کون علمی است جدید بر مقلد  
 و اندازه کواکب میسر نهاد و بروج و تا اثر آنها در عالم سفلی بر حسب زمان آن تاثیرات که در کواکب است  
 و بسیار و دیدن است که چون بر خالق اثر نماید تا اثراتی که در ادویه و حقایق نهاده است یا قوتی که در  
 بسیاری از معدنیات نهاده تا اینجا بود آنچه نقل شد از کلام ابو سهل بن فوجت و از اسحق بن ابراهیم حکایت  
 کرده است که گفت هر ملکی از ملوک دنیا که دارای علم نبود چه در وقت کشت خاک که بطول و مادی و فلاد  
 نفوس که از ملوک اسکندریه بودند چون تحت سلطنت انوشیروان در صد ترویج و جمع کتب علمیه برآمدند و این  
 امر تفویض شخصی ز میره نام نمود که بجمع کتب پردازد آنگاه از هر مملکت کتب علمیه را بجا میخواست تا آنچه میخواستند  
 جمع شد سپس بشمار آورده چاه و چهار بنهار و یکصد و بیست کتاب بود پس ان شخص مملکت گفت با آنکه  
 کمال کوشش در جمع کتب شده باقی است کتب بسیاری از علوم در دنیا در سینه و هند و فلسفه  
 حبر جان و ارمان و بابل و موصل و روم و غیر ذلک حاصل از بیانات ابو سهل اثبات قدمت  
 علوم و استحکام علم نجوم است و در میان آنکه نفاق و عصبیت که در هر ملک پیدا کردید و معلی سبب تقوی  
 انالی انفلک و خرابی آن سز من است چون علم رواج یافت و اتفاق در ملک پیدا بدانت  
 آبادانی و اجتماع حقایق است و زیادتی نفوس حاصل مطلب دیگر است که چون پادشاه عصبیت  
 نفاق را از میان خلائق برداشت و عدالت نمود و علم را رواج داد بر آبادی مملکت او هر خطه خواهد بود  
 مؤلفات و مصنوعات انفاضل دانشمند از این قرار است کتاب النهمطان در موالید که در ضمن  
 ترجمت نام وی مذکور شد کتاب لفال النجمی کتاب الموالید المفرد کتاب تحول نسو الی  
 کتاب المدخل فی علم النجوم کتاب التبییه و التمثیل کتاب المنطل من اقوال المنجین  
 الاخباره المسائل و الموالید و غیره

بسیار جمع کرده است

بسیار جمع کرده است

بسیار جمع کرده است

# ابن اعلیٰ منجین

## ابن اعلیٰ علی بن حسن علوی

از منجین اوایل ماه چهارم هجری است معاشرت با کتفی و میطع و طاع بقه عباسی لعلی اور از اولاد جعفر طایف  
 نوشته اند بقنون علوم حکیمه از شرح اصول آن دانو تمام علم نجوم از ارساد و احکام و ارقام و غیر ذلک  
 بیابود مولد و منشی حکیم اجل دانشمند کامل بغداد است و در ان شهر تحصیل علوم را بهمت نجاشت تا ترقیات  
 کامل نمود و مشهور و معروف عالی و ادانی گشت و مرجع مالی علم آمد چنانکه در زمان خود بتدریس فن نجوم  
 مشغول و در احکام آن بهیما بود مالی زمان بر اقوال و احکام وی و ثوقی تمام و همیشه مالا کلام دانشمند صاحب  
 محبوب القلوب در ترجمه وی بدین قسم نگاشته علی بن اعلیٰ رجل شریف عالم بعلم الهیة  
 و الموسیقی و به شرف تصنیف الزیج المنسوب الیه و انفق المهندسون علی ان تفویم  
 الزیج من زینجه اصح و ادریالی التخبیث آورده اند که چون عضد الدوله دیلمی  
 پس از وفات عم بر تخت سلطنت قرار و استقرار یافت بغداد آمد از آنکه صحبت مالی علم را طالب و رغب بود  
 و فضایل وی در نزد او بعرض بروز و ظهور رسید و بود او را بخواست زیاده از آنچه باید و شاید در خوش احسان  
 و اکرام مبنه و زحمت و حکم فرمود تا در بغداد محلی از برای رصد کواکب بنا نمودند و آنچه را از لوازم حساب  
 که در کار است فراهم کرد و وی بحسب آلات و ادوات پرداخت و از اشخاص آنچه را که لازم داشت بجهت بجای در آن کار معین نمود  
 و آن کار در کمال خوبی پایان برد پس از آن یکی بر نگاشت که از نهایت صحت و درستی اهل الفنون زیج یکی بنامی منصور استرک  
 داشتند و بنامی ثعلب بر زیج او گذاشته و تا کنون منجین را علی بن اعلیٰ زیج میباشند و استخراج از نگاشتهای  
 فیما بیند و چون ان عمل با تمام رسانید عضد الدوله در خوش انعام و احسان بسیار مبذول داشت و در نزد  
 معتمد و محترم که دید و اقوال او را در اختیارات بر اقوال جمیع منجین ترجیح میداد و بر اینحال در نزد عضد الدوله  
 مکرم زندگانی میکرد تا آنگاه که عضد الدوله وفات کرد پس از عضد الدوله صمصام الدوله با وی خیا که با  
 برسیاد و انسان که شاید احترام از وی مرعی داشت لهذا از ایشان انقطاع گزیده و در کتبی بتالیف کتب و تزیین  
 مصنفات خود مشغول گردید تا در مشهور سنه اربع و سبعین و ثمانه از بغداد بعزم حج بیت الله الحرام برآمد پس از  
 گذاردن حج و اتمام عمل در حین معاودت در منزل معروف ثعلبیه در روز یکشنبه بیت و ششم شهری از کتبه احکام  
 سه سیده و افتاد و سخ حسیه وفات یافت و از مولفات وی یکی زیجی است بسوط که نسخه آن اکنون موجود  
 است و دیگر کتابت در علم استخراج مطالب نجومی و کتابی دیگر در علم احکام بنام عضد الدوله و ثعلبیه و تجدید  
 از مولفات علی بن اعلیٰ منجین صاحب کامل الصناعات که بمصر بوده اند رساله در احکامی از نجوم که اطباء  
 بکار آید رساله در جوابات سوالات ابوماهر طبیب رساله در فواید علم نجوم رساله در آنکه چه قسم  
 احکام را استخراج نمود رساله در اعمال اسطرلاب رساله در شکایات علم نجوم رساله در احوال منجین  
 اسلامی رساله در شرح حال خود و بستن رصد که چه قسم باید آلات و اسباب آن فراهم نمود رساله اقوال منجین رساله در  
 تصحیح زیج یکی بنامی منصور رساله در اقوال منجین رساله در رد بعضی از کلمات بل نجوم رساله در سیر کواکب و بیانات  
 رساله در خصوص بیع ارض رساله در قبله رساله در بکار و جبال رساله در تصحیح کلمات بطیبوس رساله در ارقام رساله در معاد

# ابو اسحق ازheim بن مهران

۱۱۳

## ابو اسحق ازheim بن مهران الاهوای

از عالم محدثین طایفه امامیه از ثقات و متقدمین روایات ایشان است یعنی ادراک صحبت حضرت ابو جعفر صادق و حضرت ابو محمد  
 علی بن محمد نادوی علیهما السلام فائز شده و در سنگ اصحاب ایشان منظم است در زمان حیات صفی از سفراء و دکلماء  
 حضرت امام قائم عجل الله فرجه بشمار سیصد و ابوصبی صاحب جلال در ترجمت وی گوید و عدده طریقی و بیخ الشیعه  
 من الایوانه و التفرآء للضاحب الذین لا تختلف الشیعه القائلون بامامه الحسن بن علی فهم  
 یعنی سید بن طاووس در کتاب بیع الشیعه ازheim را از آن سفراء معدود داشته که در باره ایشان شیعه امامیه که  
 بامام حسن بن علی عسکری معتقد سخن باختلاف گویند نجاشی در رجال خود گوید ما برheim بن مهران را ابو اسحق الاهوای  
 له کتاب البشارت محمد بن عبد الجبار بروی عنده به یعنی ابراهیم بن مهران را بیا  
 مستی کتاب بشارت محمد بن عبد الجبار روایات گنجا را از ابراهیم روایت کند در رجال کسی است از احمد بن علی بن  
 کلثوم اشعری و کان من الفقههاء و کان ماہ و ناعلی الحدیث انه قال حدثنی اسحق بن محمد البصری  
 قال حدثنی محمد بن ابراهیم بن مهران و قال انی لیمنا حضرتنه الوفاة دفع الی مال الا و اعطانا  
 علامة و لم یجد بئذ العلامة احد الا الله عز و جل و قال من اتاک بهذه العلامة  
 فادفع الیه المال قال فخرجت الی بغداد و نزلت فی خان فلما کان فی الیوم الثانی اذا جا  
 شیخ و دق الباب فقلت له السلام انظر من هذا فقال شیخ بالباب فقلت ادخل فدخل و جلس  
 فقال انا العمری هات المال لذي عندک هو کذا و کذا و معه العلامة قال فدفع الی مال  
 یعنی احمد بن کلثوم اشعری که مروی نمید و سنبل در روایت حدیث موثق بود گفت خبر داد مرا اسحق بن محمد بصری و گفت حدیث  
 کرد مرا محمد بن ابراهیم بن مهران روایت کرد چون پدرم را از زمان وفات نزدیک شد مالی تسلیم من نمود و علامتی در باب آن  
 بن حکا کرد که جز خدا تعالی احدی بر آن نشان عالم نبود و گفت هر گس در باب این مال از این علامت تو را اعلام نماید  
 مال را ابوی تسلیم نمایی محمد گوید پس از وفات پدرم بدار استلام بغداد وارد شدم و در خانقانی مشرد آدم روزی  
 در روم در منزل نشسته بودم که صدای دق الباب استماع کردم غلام خود را کتم نظیر نمایی که بنده در کت گفت مردی  
 اورا اذن دخول داده داخل شد و نشست گفت من عثمان بن سعید غمری جیاسم مالی که نزد تو است بیاور از اوصاف  
 آنمال و هم از اوصاف مرا خبر داد و پس آنمال را تسلیم وی نمودم و در شب باین معنون روایتی است که فاضل مجلسی در مجله  
 سیزدهم از کتاب بحار الانوار از کتاب خراج نقل کند که از محمد بن ابراهیم بن مهران روایت شده که گفت پس  
 از وفات جناب امام حسن عسکری علیه السلام در باب خلیفه و امامم در سنگ بودم و نزد پدرم اموال بسیاری بودم  
 آمده بود آن اموال را پدرم بستی گذاشته برفت من بجزم شایع با وی روانه شدم چون مقداری از راه علی نمودم  
 پدرم را توجی عارض شد گفت در منزل خود بازگردان که زمان اجم فرا رسیده و در خصوص اینمال تو را وصیت جنابم  
 که طریق توی مسکون داری و در خط و حر است آن شامت نمایی پس در باب ساندن آنمال با ما مراد وصیت نموده  
 وفات یافت با خود کتم اگر پیش امام حسن عسکری امامی قائم میشد بر آینه پدرم در باب آنمال و وصیت نمیشد اینمال بجز  
 علی بن محمد عسکری از حقه آن مملوک نه بیهوده بلکه اقامتم در عراق در باب امامت اگر برمان و شاهی برای من ظاهر شود

سکریه



# ابنه صغیر

۱۳۱

که شبیه مرز ایل نماید مال را بد آنس که وکیل امام است تسلیم کنیم و گرنه آن مال را بستراد و ساکنین اتحاق خواهیم نمود پس  
مال را بینه او نقل داده سسرانی در کنار دجله اجاره نمودم و اموال را در آنجا نگه داشتم چند روز در بند او بسر بردم  
روزی از جانب امام صرر شولی نزد من آمده توقیفی بمن داد بد بخشون که یا محمد نزد تو مالی است چنین و چنان نامت اموالی  
که نزد من بود با وصف و نشان آنرا در آن تو تسبیح فرموده بود در حال نامت آن مال بر شول تسلیم نمودم چند روز و محرمه  
بند او اقامت داشتم ولی چون در باب نصب امام مرا بجای پدرم در آن تو تسبیح چیزی نوشته بودند زیاد و طول این  
بودم تا آنکه پس از چند روزی توقیفی از جانب امام رسید بد بخشون که نور بجای پدرت نصب فرمودیم پس نور را از  
که بنگران این صفت حمد و سپاس خدای سبحان بجای آری بخانه ابراهیم از جمله سزاه و دکلاه جناب امام قائم  
الله فرجه معصود بوده و بی غیر از سسرانی اربنه معروفه است زیرا که در عینت صغری ملاوه بر سسرانی اربنه معروفه  
جاقعی از فحاشات و حمد و صین شیعیه بودند که از جانب امام صرر ایشان توقیفان بر سید و در بعضی از امور فرستاده از جانب  
امام و کالت داشتند تحقیق و توضیح مقام بر وجه ایجاز آنست که گروه امام سید شای عسریه در باره امام و حجت و دوازدهم  
در عینت قائل و معتقدند صغری دگری عینت صغری در عهد ائمه علی ائمه عباسی و کسبری در عصر ائمه ائمه با تله اتحاق افتاد  
ذات عینت صغری را بخت داد چهار سال یا هفتاد و سه سال دانند و گویند در آن عینت چهار تن از وجود و مؤمنین شیعیه چیزی  
که ذکر میشود از جانب امام علیه السلام سفارت و کالت مطلقه داشتند در کلمات امور از جانب امام بدیشان توقیفان  
میرسید و کالت ایشان با بری دون امری مخصوص نبوده و هیچکدام از سسران اربنه با و کالت قیام نمینورند مگر با اهل  
عبد السلام بوجوب وصیت آنکس که پیش از او ذیل و کالت بوده و کرده شیعیه قول ایشان را تصدیق نمینورند مگر پس از آنکه  
مجزه در دست ایشان از جانب امام قائم علیه السلام ظاهر میگشت بوجهی که بصدق قول ایشان وصیت نیابشان و کالت  
می نمود اساسی آنهار باب ترتیب مان سفارتشان بد بطریق است از این ایشان شیخ ابو عمرو عثمان بن سعید قمری است  
که از اصحاب امامین همامین علی بن محمد ائمتی حسن بن علی العسکری علیهما السلام بوده با امورات ایشان قیام میسود پس  
از وفات امام حسن عسکری سفارت و کالت جناب قائم علی ائمه فرجه منسوب گردید و قتی که او در استر در آن حال  
یافت پرسش ابو جعفر محمد بن عثمانی در جای پدر منسوب گشت در فحاشات امور فحاشات جناب پدر گردید چون او سسران از این  
سرای فحاشی رخت بر بست ابو القاسم حسین بن روح از طایفه بنی نوبخت بو کالت قائم گردید پس از وفات حسین بن روح  
علی بن محمد سسرانی در حای دی نشست چون او را نیز وفات نزدیک رسید و بیمار شد گروه شیعیه بر باین او حاضر  
شدند و از او سوال نمودند که در باب کالت فحاشه معتقدند که امام بکت از اعیان و وجود شیعیه وصیت خواهد نمود او منته  
توقیفی که مشربنغ وصیت بود بیرون آورد و بشارت نمود و منعت توقیف بدین معنی است **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**  
**بِأَعْلَى نَبِيِّ مُحَمَّدٍ أَكْبَرِ اللَّهِ إِخْوَانِكَ فَيْتُكَ فَاثْمُكَ مَا يَكُنُّكَ دِينُكَ**  
**إِبْرَاهِيمَ فَاجْمَعْ أَمْرَكَ وَلَا تُوَصِّ إِلِي أَحَدٍ فَيَعْلَمُ مَعْنَاكَ بَعْدَ فَاثْمِكَ وَفَاثْمُكَ فَالْتَمِمْ**  
**فَلَا ظَهْرًا وَلَا يَجْدُ لِلَّهِ تَعَالَى كَرِهَ ذَلِكَ بَعْدَ طَوْلِ الْأُمْدِ وَفَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَامْتِلَاءِ الْأَرْضِ جُودًا**  
**وَسَهَابًا مِنْ شَيْعَةِ مَنْ يَدْعِي الشَّاهِدَةَ بَلْ خَرُوجِ التَّغْيَابِ وَالْبَصِيَّةِ فَهُوَ كَذَابٌ مُضْرِبٌ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ**  
**حَالِ مَعْنَى أَنْدَامِي عَلِي بْنِ مُحَمَّدٍ صغری خدا تعالی برادران دینی نور او در عینت تو اب فریل غایت فرما بد زیرا که ذلت**

# کتابت حضرت

۶۱۵

زندگانی تو با خبر رسیده و پس از شش روز وفات خواری یافت پس امر خود آماده نمودی و در باب وکالت بیچیک از شیخ با  
منهای که بعد از تو متولی امر سفارت کرد و در دستبند کبری واقع گردید و در آنی من هجری هشت کمر باذن خدا اینگان و  
من زمانیت که مدت غیرمطلوب انجامد و قلوب مردمان را قنات ترا کسیر و زمین از جور و شتم ملوک در روز و دست  
از شیعیان من کسانی آیند که دعوی شهادت من کنند آگاه باشید بر آنس پیش از خروج سخنانی و آمدن شیخ از آن  
دعوی رویت من نماید که است بر من استرا زده حاضرین از آن توقع شمار گرفتند و از باین بیاید رفتند و در آن  
بیا و تشش آمدند و در حال نزع یافتند در میان جناب کبری که شحت توقع نشیند بود از او سوال نمود که پس از تو  
وکیل کیست گفت الله اعلم و بالغنه یعنی خدا ایراد است تا کس که خواهد میسر سازد و این آخر سخن بود که از او استماع نمود  
و این واقعه در نیمه شعبان از سال سبصد و بیست و نه و دعوی بیست و هشت که ابتدای عینت کبری است اتفاق افتاد  
و فرق باین من و عینت آنست که در صغری سفراء و دکلا میان آنحضرت و صلحای امت در ایصال توقعات او  
واجب الاطاعت امام واسطه بوده اند و در کسبری آمده شد ایشان مطلع گردید و در عینت صغری علاوه بر سفراء از بعد  
مردم جامعی بودند که ایشان نیز وکالت و سفارت داشتند و ایشان از جناب قائم توقعات بفرستید شیخ ابو جبر  
طوسی حدیث آنست که در کتاب عینت کبری اما عینت صغری آن عینتی است که حضرت قائم علیه السلام را در زمان آن  
سفراء و ابواب معروفین بوده کرده اما میسر که با مات جناب ابو محمد حسن العسکری علیه السلام قائم در حق ایشان  
اختلاف نموده اند بمجله آن سفراء است ابو یاسم داود بن قاسم صغری و محمد بن علی بن مالک و ابو سعید عثمان بن  
سعید سامان و تیرش ابو جبر محمد بن عثمان و عمر ابو ازی و احمد بن اسی و ابو محمد و جستانی و ابراهیم بن مسزبار  
و محمد بن ابراهیم و کروی دیگر و طول زمان عینت جناب چهار سال بوده و نیز شیخ در کتاب مذکور از محمد بن ابی سعید  
کوفی روایت کند حد کسانی که بر هجرات جناب قائم علیه السلام مطلع گردیده و آنحضرت را مشاهدت نموده اند که  
ایشان بر دو صنف بوده اند دکلا و عیسر دکلا آگاه از محمد بن ابی سعید آنست که راوی این روایت است اسامی دکلا و ادکل  
ایشان و نیز اسامی غیر دکلا و ادکلان بر یکت را مختصا شرح داده و ما از خوف طهات از ذکر آن روایت هر من  
کنیم و اطلاع آنرا بجناب مذکور و کتاب کمال الدین شیخ صدوق و کتاب شجرة الولی سید بحرینی و دیگر کتب حرات  
نمایم باینکه در این دو قول شیخ تصریح است بر اینکه جناب قائم علیه السلام را غیر ابواب و سفراء معسر و دکلا  
بوده پس وجه تخیص ابواب بار بعد در عبار علماء باطلت آنست که غیر ایشان در امورات سفراء از بعد رجوع میسوزند و  
وساطت سفراء معسر و فین نه خود میسوزی ما نور میشدند و ذکر آنرا بجزی امر میسوزند و با آنکه وکالت سفرای ابراهیم  
بر وجه عموم بوده و وکالت غیر ایشان در جهات و اموری مخصوص بوده نه بر وجه عموم مع ابجد ابراهیم از جمله سفراء  
معدود بوده و از آنان است که بشرف طاقات جناب قائم عمل آنست که درجه شرف گشته و بعضی مخاطبات آنحضرت فائز  
گردیده و در این باب وایتی است که حضرت قائم علیه السلام او را در آن روایت شرح و تفسیر نموده و از آن جهات  
قدر و رفت در وقت ابراهیم کثوف کرده و آنحضرت شریف بن شرح است که اگر محمد بن امامت با شیخ فیه ابو جبر  
محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه در کتاب استلاب کمال الدین و فاضل مجلسی در مجله سیزدهم از کتاب مجاز آگاه  
دستبند اهل سید یاسم صغری در کتاب شجرة الولی و کروی دیگر با سنادی چند از ابراهیم بن محمد روایت نموده

# ابن حنیبل

ع ۱۰۰

گفت چه نیت رسول خدای آید بر جانی که در باب امامت در جرت بودم که آیا پس از امام حسن عسکری علیه السلام  
امام دیشوای مردمان که ام بیک از اولاد آنجناب است پس چند روز در مدینه اقامت کردم و از اولاد امام حسن  
عسکری تقش و جستجو نمودم از امامت مرا چیزی مشکوف نگشت از آنجا برای تقش و کشف این امر آنست که مفسد  
نمودم وقتی مشغول طواف بودم که ناگاه جوانی کدم کون با صورتی زیبا و حسنی عیب نخرم آمد که با وقت نظر بجا نشین  
نظر افکنده زمانی در از در من قائل در تبرکس نمود بامید آنکه شاید مطلب خویش نرود یایم است او شدم چون نزدیک  
رسیدم سلام کردم بیکو توحی جواب سلام گفت بعد از آن سوال کرد که از مردم که امام بعدی کنتم مردم مرا کنت  
از که ام شهر عراق کنتم از ابرو از کت مرجب لطفاتک ایاد آنجا حسرتین حمدان حسینی و امیثناسی کنتم داعی  
حق را اجابت نمود کت حجه الله ما کان اطول لیلله واجزل نبلله یعنی رحمت خدای شامل حال او  
باد چه بسیار شهار اعبادت پروردگار بسیریزد و خدای سبحان اجری خریل بوی عنایت فرمود پس فرمودم  
بن مزیا در امیثناسی کنتم خود ابرو بر سیمین مزیا رم پس با من معانقت نمود و معانقت را طول داد بعد از آن کنت حجتا  
باعتنا ابنا ایحیی ما فعلت بالعلامة البقی و شجبت بکنت و بین ابی محمد علیه السلام  
یعنی آیا چه کردی آنستلانی که ما بین تو و امام حسن عسکری علیه السلام سبب پوستگی و آشنائی بود کنتم کانت که  
مراد است از تعلقات خانی است که خدایت از از جانب امام حسن عسکری تم بین عطا فرمود کت خزان اراده نمودم  
پس آنخاتم سیزون آوردم و در کتین آن یا الله یا محمد یا علی تقش بود چون نظرش بر آن اکثر افتاد که سنین  
آغاز کرد و آنرا از من گرفته بوسید بعد از آن کنت جانم خدای آنجناب بود که از خضرش بسیاری از جواب مسائل اخذ  
بکردم و انواع احادیث از زبان مجریانش استماع بفرمودم و در خزان خاطر پوشده میداشتم و در ای مقام از در  
منفرد و ممتاز بودم زیرا که اختصاصم در خدمت آنجناب از دیگران است و چون بود ابرو بر سیم کوبید که آنجا آن بعد از آن  
پاره سخنان کتت تا آنکه خشن بمقام رسید که پرسید یا ابنا ایحیی خبری عظیم ما فوجیت  
بعده الحج یعنی از آن امر بزرگ که پس از حج آنست که آن نوده بودی مرا آگاه ساز کنتم بجان پورت سوکنده  
یاد میکنم که مطلبی قصد نموده ام مرا که سبب آن از تو سوال خواهم نمود کت آنچه خواهی پرسش غای انشاده جواب آنجا  
بر تو شرح دهم کنتم آیا حسرتی در خصوص اولاد جناب امام حسن عسکری دانسته کت و اینم الله اتی لا عرف  
الضوء من جنین محمد و مونی ابی الحسن بن علی صلوات الله علیهم منانم اتی  
لوسولها الهک قاصدا لایانک امرهما فانجبت لغناهما و الا کحال  
بالتبرک هما فارمحل معی الی الطایفه و لیکن ذاک فی خفیه من جبالک و اکنتام  
یعنی سوکنده با خدای من در حسین محمد موسی سپران امام حسن عسکری علیه السلام نوری شادیت منیم بمان من خود رسول  
ایشانم حسرت تو تا امر ایشان جو برسانم پس اگر ملاقات ایشان دوست داری و میخواهی که شمت بشادیت جمال  
ایشان در دشمن کرد نامن سبت طائف کوچ نمای و با بد این امر از اصحاب خویش پوشیده داری ابرو بر سیم کوبید با  
بجانب طائف و دانه شدم و از جایهای رگیزا بسیر نمودیم نامیستای بیابان رسیدیم آنجا خیمه از سوی بر فراز می  
شادیت نمودم که از نو آن اطراف آنسر زبیر و سببش و سوره که پنداره بود پس آنجا آن بون سببت نموده برای استینه

# ایضاح من معنی

۱۷۰

و اول آنجمله و بان دو تن سلام کرد و از آمدن من ایستاد و اعلام داد یکی از آن دو که بر حسب تن بزرگتر بود که مرحوم  
 بن حن علی السلام باشد از خیمه بیرون آمد و هو غلام امره ناصع اللون و اوضح الجبین ایلم الخاجب  
 سنون الخدافى الألف اشم اورد و گفته که آن غصن بیان و کان صفحه عثرته کوبت  
 ذری بخنده الا هم خال کانه فنائه منک علی بنیاض الفضة و اذ ابرأه فرقة  
 هماء مشطه نطالع شجة اذنه له سمع اوان العيون اصد منه ولا يعرف حنا و سکنه  
 یعنی جوانی دیدم که ترکی سبید خالص و پستانی کساده داشت میان او ابرو اش را وضع و آشکاره شد نرم و نایب  
 بند بود که با در حسن لطافت و طراوت شاخ درخت بان است صنوبر پستانی به او پیش از آنستار و تابان درختان و  
 در خند اشش خالی داشت کونی پارچه از مشک بر روی نقره خام شستار گرفته بودهای بر سرش سیاه و بزرگ گوشش فرو  
 بسته بود و او را هیبت و صورتی بود که چشمهای مردمان مانند او در زیبائی دو قار و جاسر که شهادت نموده اند  
 گوید و شنیده او را دیدم بی اختیار بجانش دیدم و خود را بر زمین میسند و احضای مبارکش بر سیدم آنگاه آنحضرت را  
 خطاب نمود و سبزه را با ابا اسحق لعنکانت الا هام بعدنی و شک لعنائک و المعائب یعنی  
 بینک علی قسحط الذار و تراخی المنزلة تحتل فی صورک کانال منخل طرفه عن  
 من طیب المحارثه و خبال المسامده و انا احد الله ولی الحمد علی ما فیض من اللالی و دفع من  
 کبره الشارک و الا شتر یعنی ای ابو اسحق روزگار زودتر از این طاقات تو را بمن داده سید او در زمانه بیاید با من  
 تو است با دوری منزل و تا خیز بارت تا یکدیگر بر صورت تو را در آینه خیالم تصور می نمود و شنیده که یا نخله از لذت صحبت و  
 خیال شهادت خالی نبودم و اکنون همه در خنده ابر که طاقات را بر ساخت و طار دول بار از حسن الم اشتیاق و تقاضا  
 بر مانند آبر آبیم گوید بعد از آن از کیفیت احوال من پرسش فرمود عرض کردم پدر و مادرم بعد ای تو با و از آن وقت که خدا  
 تعالی آقای من امام حسن عسکیر را برای جاوید و قرب جو از خویش بخواند جواره سبزه شتر حضرت انقض و بسجود می نمودیم  
 زمان حصول اینطلب بطول انجامید و ابواب فرج بروی من مسدود گشت تا آنکه خدای سبحان سبب آنکس که مرا توارشاد  
 کرد بر من منت گذارد و خدای تعالی را شکر میکنم برای آنکه فضل و احسان تو را بمن الهام نمود پس آنجانب سب خویش  
 و نسب برادرش موسی ایسان شمر بود آنگاه مرا بستی برده ای کلام اعجاز نظام بر من داد و شمر بود ان لایع عهدالی  
 ان لا وطن من الارض الا اخفاها و افضاها اسرذا الامری و مخصبنا محل من یسکننا  
 اهل الضلال و المرده من اخذت الامم الضوال فنبذنی الی غالبه الرمال و خبنا صراط  
 الارض بنظر فی الغایبه التي عندها محل الامر و یجلی الهکع و کان صلوات الله علیه انطی  
 من خزائن الحکم و کوا من العلوم ما ان اشعث لیک من جزء اغناک عن الجملة اعلم یا ابا اسحق  
 انه فال صلوات الله علیه بانی ان الله جل ثناؤه لم یکن یجلی اطنبا و ارضه و اهل الجده و طایفه  
 و عبادته بلا حجه کسکلی بها و امام بو تم به و یقندی بسیل سینه و منهاج قصده و ارجو  
 بانی ان یكون احد من اعده الله لشر الحق و طی الباطل و اخلاء الدین و اطفاء الضلال فعلنک  
 بلزوم خولی الارض و نذبح افاضها فان کل قلبی من اولیاء الله عدا مقارعا و ضد انما زعا

# ابواب من هبها

بما لها صفة اهل نفاقه وخلافه اولى لا تحادوا العناد فلا يوحشك ذلك واعلم ان قلوب  
اهل الطاعة والاخلاص نزع اليك مثل الطير اذا امت الى اوكارها وهم يطبعون بمخاطب الذلة و  
الاستكانة وهم عند الله برة اعزاء بيزون بانفس محله عن حاجه وهم اهل الفناء والاعتصا  
استبطوا الدين فوازروه على مجاهدة الاشد ارضعهم الله باحتمال الضيم في الدنيا البشاهة  
باتساع العرف في دار الفرار وجلبهم على خلايق الصبر ليكون لهم العاقبة الحسنة وكرامة حسن العقب  
فامسك بابي نور الصبر على موارد امورك تغرب يدك التصنع في مضاردها واستشعر العقوبة بما يوبك  
تخط بما نحمد عليه انشاء الله فانك بائتي بنايهد نصر الله قدان وبنسب الفلج وعلو الكعب قدحا  
وكانت برات الضفر والاعلام البيض تحفو على انشاء اعطافك ما بين الحطيم وزمزم وكانك  
بترادف البعده ونصاف الولاة بتناغم عليك تناغم الدر في مشاق العفود وبنصاف الولاة  
على جنبات الحجر الاسود نلوز بنفانتك من ملاء براء هم الله من طهارة الولاة ونفاسه التبر  
معدته فلو بهم من ذن النفاق مهذبة افئدتهم من رجل شفاق لبنة عرائكهم  
للذنب خشية ضرايبهم عن العدو ان واحده بالقبول اوجههم نصره بالفضل عبدا فهم  
يدبون بدب الحوق واصله فاذا التذت اركانهم ونفوس اعمادهم فذنت بمكائفهم  
طبقات الامم الى امام يبعثك في ظلال شجرة دوحه بقف امان غصونها على حافا  
بحيرة الطربة فعند ما يتلا لا صبح الحوق ويجلي ظلم الباطل وينصم الله بك  
الطغيان ويعيد معالم الايمان ويظهر لك اسقام الافاق وسلام الرفاق  
بور الطفر في المهدي لو استطاع اليك نهوضا ونواشط الوحش لو تجد مخوك  
مجاز انهم ترك اطراف الدنيا بجحة ونهت ترك اعضان العز نضرة وقتقروا  
في الحوق في قرارها وتوب شوارد الدين الى اوكارها انها تامل عليك سحاب  
الظفر فخلق كل عدو ونصر كل ولي فلا يبقى على وجه الارض جبار فاصد  
ولا جامد عامط ولا شائن مبغض ولا معاند كاشع ومن توكل على الله  
فهو حسبه ان الله بالغ امره فند جعل الله لكل شئ قدرا  
مائل ونفس عبارات عايات باقرى حنين است بفر ما يد جانبا قدم صلوات الله عليه مراد صيت فرموده که در من قسرا زديم  
کرمه اضی را که نمی رود و در تر از مردمان بود باشد تا بین سب از خویش نشان دارم و محل خود از کید کرا ان و اهل طاعت  
خط تا می پس برابر فرزند کیمارهای بسند و با در زمین یکبارهای که پست و فراخ باشد جای داده و انتظار می کشد  
مرا زمانی که در آن مر جسم کام طور فرارسد و جرح حشایق مرتفع گردد و پدرم صلوات الله علیه از خستارین حکم و اسرا  
علوم چیزانی مستلیم من فرموده که برگاه بعضی از آنهارا بر و شرح دهم بر آینه نور از قامت آنهایی نیاز سازد پس چون  
ای بر سخن که پدرم صلوات الله علیه بر من فرموده بود ای پسر من خدای سبحانه بیچاره زوی زمین و اهل طاعت خود را  
از وجود غنی که در مان در امجد و مسینه پیروی باکنند خالی نخواهد که اشتباهی پس من امید دارم که تو از خط امان معذ

# ابراهیم در مضر

۱۹

باشی که خدایتعالی ایشان را برای امتحان رکوع و نشیء مابین دین و برچیدن اساس باطل و اطوار آتش ضلالت و بنانود  
پس بر خود لازم بداد که در مواضع بعیده و مخفی گسسی غالی زیر آبرو برای همه بکند و دوستان خدای دشمنی زننده است و کسی  
زاع کنند و فشار این جنوت و دشمنی فسرش نمودن خدایتعالی است جهاد را با اهل عشاق و خلاف از ملحدین و  
معاندین پس کثرت دشمنان تو را در بیم و براس میسکند و انبوی ایشان تو را منحوس گرداند و بد آنکه قلوب اهل طاعت  
و اخلاص بنوی تو مشتاق باشند مانند اشتیاق برخان آبشیا بنای خود ایشان گردوی باشند که مابین مردمان بجایست  
سلوک مینمایند که از آن وقت و فرودتی ایشان مفلون گردند و حال گند زده خدای سبحان را چندان بیکو کارانند و در طغر  
خلایق با احتیاج و پریشانی حال جلوه کنند حال آنکه اهل قناعت و عفت باشند و ایشان چنانند که دین را استنباط نمود  
و بنیان آن بجای آوردن با دشمنان محکم نموده اند خداوند عالم ایشان را تحمل غم و ستم مخصوص گردانیده تا در راه  
بوست عزت و ارجمندی رساند و بر طبیعت صبر و تکلیف بیانی خلق نموده که هنگام جور و ستم تکلیف بیانی را اشعار خویش سازند  
تا آنکه بیگونی عاقبت و کرامت عجبی فایز شود پس ای پسر من در موارد بلا و مصیبت قلب را بنور صبر روشن و مؤمنانای نادریان  
آن بادراک صانع خدای و احسان او فایز گردی و چنان بدان که انصاف و بیانی که تو همیشه موجب عزت و ارجمندی  
تو است تا آنکه در مقابل آنها بجزیری که محمود و ستایش کرده شده است برهمنند کردی ای پسر من کو یا تو چنین می بینم  
که در این نزدیکی بیاری خدای تعالی نوبه کردی دست و نظره غلبه بردشمنان تو را نصیب اقد و کویا علمهای زرد و در ایات سینه  
مابین حلیم و زفرم در اطراف و جوانب تو شهادت میکنم و شیعیان و دوستان تو را می بینم که از پی کید کبریا تو بیعت میکنند و در کویا  
توصفا میوزند و در کویا تو مانند و انهای مردارید منظوم فراسم آیند و شهادت میکنم دستهای ایشان را در اطراف جبر الا سوز  
بجست پناه آوردن باستانه تو بهم مجوزند آنان گردوی باشند که خداوند عالم ایشان را از دوستی خالص طیبستی پاکیزه خلق نمود  
قلوب ایشان را از کثرت نفاق و خباثت مخالفت پاک ساخته و اخلاق ایشان را برای قبول نمودن احکام الهیه و امور پویا  
زرم و آسان گردانیده و طبایعشان از جور و بی اعتدالی نمودن دور و رویای ایشان بسبب قبول شدن در درگاه الهی  
سفید و نوال وجودشان از جویبار فضل و نرسبند و آرزو است بین حق و اهل آن ایمان آورند و چون بدان ایشان محکم گرد  
و قوانین استوار شود و بسبب اجتناع ایشان نزد تو طبقات مردم با نام نزدکیت شوند و هر چه در شش تقرب جویند آنگاه  
خدای سبحان بر اینگزاند تو را در سایه های درخت بزرگی که شاخهای آن طولانیست بحد که اطراف بحیره طبریه را فراگرفته  
در آنوقت صبح حق روشن و ظلمت باطل زایل گردد و بسبب تو خداوند عالم آثار طیبیا را بر طرف کند و راههای ایمان را پس  
از موشدن بجای بخشیدن جود و طاهر شود اینک اهل زمین برض و وحانی مبتلا بوده اند چه عقل و ارواح ایشان  
میل گشته از ادراک حق محروم مانده اند و کشف کرده که رفاه اهل محبت تو از اینگونه مرض و علت در سلامت باشند و آن  
بمقام عقل در عهد دست میدارد که قدرت داشته باشد بر اینکه نزد تو آید و وحوش بیابان آرزوی آن کنند که با تو  
مانوس گردند و اطراف دنیا بسبب حسن و بیانی که از تو نسبت بوده اظهار شادی و فرح کند و شاخهای عزت از زمین جود  
سبز و تازه گردید بطوق جنبش در آیند بنامای عزت در مغر خود قرار گیرند و آنچه از احکام دینیه که محو و محمل گردیده بود حق  
و رواج یابد و بارهای قبح و منفرد بر تو بر نشن نماید به آنسب دشمنان خود را منذول و دوستانش نصرت خواهی نمود و تو  
فضای زمین از لوث وجود دستکاران و منکرین حق و معاندین تو پاک و پاکبسنه کرد و بر آنکس که بجاوند کار ساز

# از هجرت شما

قول نماید هر آینه اورا کفایت نماید سبب خدا بیتی بر آنچه که اراده نماید از او بر نماند پس فرمود یا ایها السخف  
 لیکن هذا جلی عندک مکنونا الامز اهل الصدق و الاخوة الصادق فی  
 الذین اذابت لك امارات الظهور و المنکب فلا یطعن باخوانک عنا و باهل  
 المصارعة الی منار البین و ضیاء مصابح الذین تلقوا رشدا ان شاء الله تعالی  
 خلاصه معنی آنکه ای ابراهیم کتکوی این مجلس امتی در پوشیده دار که از برادران دینی خود آنانی که با تو اهل صدق  
 و مروت باشند و آنگاه که امارات و بسط به مرا مشاهده نمودی در تک منهای و با برادران دینی خود که بنوی منارهای  
 یقین و چراغهای دین مبادرت کنند و از بجانب ثنائی انشأ الله بر شد و هدایت فائز خواهی شد ابراهیم گوید  
 پس زمانی در خدمت آنجناب بودم در مدت اقامت احکام دینیه و مسائل علمیه و لطایف حکیمه از آن سخن علوم آفتاب  
 میخوردم تا آنکه از ضایع شدن کسانی که در اسوازه کرده بودم خائف شدم زیرا که مخافتم مدت از ایشان بطول  
 انجامیده بود پس از آنجناب اذن مراجعت طلبیدم و معروض داشتم که از مخارقت حضرت وحشت بسیار دارم و  
 بعلت محرومیت از فیض حضورت زیاده اند و همانک با شتم پس مرا اجازت برگشتن فرمود و دعائی که نزد خدا میفای برای  
 من داد و اقرار بجم و خست و خیری بود و چون زمان کوچ کردن رسید بهنگام صبح بعزم و ادعای و توبه به عهد بخش  
 مشرف شدم و مالی که از پنجاه ستر در برهم افزون بود با خود بردم و عرض کردم که بر من منت گذارده آنحال را قبول  
 فرمایند آنحضرت توبه نموده فرمود یا ایها السخف اسع بنه علی منصرفک فان الشفة فذقه و فلو ان الارض ما  
 جهة و لا تخزن لاعراضنا عنه فاننا قد احدثنا لك شکره و نشره و ربضنا عندنا بالتذکرة و قبولنا  
 و بارت الله لك فیما خولک و اذام لك ما سولک فکب لك احسن ثواب المخلصین اکرم انار الطائفة  
 فان الفضل له و منه و اسئل الله اصحابک با و فرامحظ من سلامه الایة و انکشاف العیطة  
 بلین المصروف و لا اوعث الله لك سببلا و لا حبرک قهلا و اسئود عن فضلك و بعد لا تصنع و لا  
 نزول بعت و لطفه ان شاء الله تعالی معنی آنکه ای ابو اسحق ایماں در وقت مراجعت با مور خویش صرف در زیاده  
 که سفر تو در از انبت و بیابانهای که در جلوداری بسیار و از اعراض ما از آن اند و کین باشی زیرا که ما درح و ثنائی که  
 بایستی بر تقدیر قبول آن نمانیم کردیم و یاد آوری و قبول مستی که وقت نگاه داشتن آن شایسته بود و ابراهیم فرمود خداوند  
 و اباب العطا یا در چهره مائی که تو موبت فرموده برکت دهد و آراشکی امور نور اسی پاینده به دارد و در صفحه اعمال  
 بهترین ثواب احسان کنندگان ثبت فرماید زیرا که فضل و احسان بید قدرت اوست از او سئلت میکنم که بصاحب سلام  
 و حضرت خدا بیتی و بگونی حال تو را بوطن خویش سازد و محبتهای سفر بر نوسل و آسان فرماید و دلیل راه تو را حیران  
 و سحر کردن نماید و نور بر وجه و دیت بوی میسپارم و بعضی که اصلا ضایع و زائل نخواهد گشت ان شاء الله تعالی آنگاه فرمود  
 یا ایها السخف قنا الله بعوائد احسانه و فوائد امننا و صانق انفسنا عن معاونة الاولیاء لنا الایمن  
 الاخلاص فی التبة و احماض التصبحة و المحافظة علی ما هو الی و انفی و ارفع ذکرا  
 معنی ای ابو اسحق خداوند ما را با احسان عوائد خویش قانع گردانیده و نفوس ما را از زیاری مساوت و توان حال محفوظ داشته و مستغنی فرموده و کفر  
 از اخلاص در دیت و خلوص نصیحت و محبت بر آنچه باقی تو را بگریزه تر و بلند نام است معنی از تو سخن و خویش را با ما میباید و ما را با تو  
 کردم

ای ابراهیم که در این وقت از حضرت توبه کردی

# ابوزید انصاری

۶۲۱

کردم بر عالی که حمدش می آید سینه و دم که مرا بطریق روشا و دو بیت ارشاد نمود و بر من کثرت کشت که خدا بعالی زدی باین  
از حجت و شجوه و امام قائم خالی نخواهد کرد از او بقتضای شعیبان و موالیان اهل بیت و بیت خودم تا آنکه بصیرت اهل بیت را  
بجزایم دید اند که خداوند عالم در تظلمت بر منقطع کرد انبوه و آنچه در آن بر من ظاهر شده بود منتشر ساختم تا خداوند عالم تو  
عزم و تقویت قوت و اعتقاد صحت شدت توانائی سپردان طریقاً تا بتبراه مضاعف کرد اند و خدا بعالی آگس بر اگر ارا

کند بر او راست ارشاد خواهد فرمود

ابوزید الانصاری هو یبعثنا وین ثابت نزدیک قلب نزدیک  
النعمان فالك نعلبنا الخبز الانصاری اللغو البصر

در تاریخ بغداد سلسله نسب می را چنین منقول شده ولی محمد بن محمد در کتاب طبقات در نسب می گوید سعید بن اوس بن  
آبت بن بشیر بن ابی زید ثابت بن زید بن منیس بر تقدیری از شاه سیرانته ادب و لغوی است کما تش با این اهل ادب  
و علماء عربت معروف در مسائل لغویة بقول می استشهدا کند ثابت جید اعلی دی در مشهوره اخذ و دیگر غزوات در کتاب  
ظرافت اب حضرت خنی در وقت حضور داشته از آن شش تن بشمار رود که در عهد جابون جناب مقدس نبوتی مجمع و فرهم  
نمودن کلام آنه مجید پرده خنده و آنجا است بر کیت با بوزید معروف در سنگ صحابه حضرت رسول صلی الله علیه و آله منظم باشند  
قاضی احمد بن خلکان در ترجمت ابوزید گوید کان من ائمة الادب غلبت علیه اللغات و النوادر و  
العربیة و کان هوی رای الفند و کان ثقله فی زواجیه یعنی ابوزید از انته ادب و علماء عربت  
بشمار رود و فن لغات و خط نوادر و غریب از روایات بر دیگر مشنون می غالب بود و در روایات در سنگ مؤلفین و معتقدین  
منظم است با فرق قدرتی سپهری و بنده با نظایر اعتقاد داشت و مراد از فیه طایفه معتزله اند که ایشان را قدرتی گویند  
برای آنکه افعال عباد را بقدرت عباد رسانا دهند و این نظار گاهی بر اشعاره ترا اطلاق کنند و چون ذم قدرتی از جمله  
حدیث الفند و مجوس هذه الائمة تنفی علیه فریقین است لاجرم هر کت از فریقین از وصفت این لقب برتری کرده است زید را  
بر فریق مقابل اطلاق کنند نیولی در طبقات النخاعه از ابو عثمان با زنی روایت کند که گفت صهی را دیدم که بگفت در س  
ابوزید در آمد و سر او را پیش نموده پیش روی می نشست و گفت انا و ثیبا من ذنوبی بینه یعنی مدت پنجاه  
سال است که ریش و معتدای با توبی از سفیان شوری نقل کنند که گوید این من در مرا بگفت رقت اصحاب ترا در مقامات  
فصل برای تو وصف کنم بر انسان که باید و شاید  
أما الأضعی فأحفظ الناس  
و اما ابو عنبدة فأجمعهم و اما ابوزید الانصاری فأوثقهم یعنی همی در خط نوادر بر مردمان عربت  
تقدم یافت و ابو عبیده بجامعت مقامات فضل منشر و مخصوص بود و ابوزید بطلبه وثوق و اعتماد آراسته و بدین  
از بندگان استیاز داشت مع ابجد ابوزید از مشهورین علماء در دین مجتاج و عمر و بن عبید و ابو حاتم سجستانی و ابو عبید قاسم  
بن سلام و عمرو بن شیبه و کردی دیگر از انته ادب و ایت کند و جامعی از اعظم علماء عربت مردیات خویش می نیست  
و بنده سیرانی گوید ابوزید مرا بگفت کما قال سبویه الخیر فی الثقه فانما الخیر منه به  
یعنی بر آنگاه سبویه در مقام استناد مردیات خویش گوید شخصی موثق مراد ابیت نمود از آن شخص موثق مراد آورده نموده



# ابو غالب

۶۲۲

نبوی از بعضی اسامی نقل کرده که گفت کان الاغیر من یحفظ تلك اللغة و ابوزید ثقفی اللغة و الخلیل بن یسجد  
اللغة و عمرو بن کرکرة الاغیر من یحفظ اللغة کلها یا فی نقل گفته که روزی ابوزید در حلقه درس شعبه بن مجاهد  
حضور داشت شبیه پاره حدیث مشهور است تا آنکه او از اهل بصره و طالت بر وی داد و بگوشه چشم نظر نمود ابوزید را در آن  
روز بگریست و توبه و بگوشه گفت با ابوزید ای شیخ از حق ما که کلبنا و الدار لو کلبنا ذان اجنا  
تیم را بر تبه از سخن گفتن خاموش است با ما صحبت نشود هر گاه او را یارای نظم بود از حکایات و سخن خویش را را جواب  
مینویختی از صاحب حدیث که حضور داشت شعبه را مخاطب نمود گفت یا ابیطام نقطع الیک ظهور الابل  
لنصر منک حدث رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم فندعنا و تقبل علی الاشعار  
حاصل معنی آنکه ای ابوطیام با مسافقای بیده علی میکنیم و شران خویش بجنب آئینه تا آنکه بجز تو آید احادیث نبوی  
گیریم تو خود را که کرده بگفتن دشمنان اشعار اقبال کنی را دی که بید شب از آنکه م زیاد و در چشم شده گفت یا هؤلاء  
انا اهل بالاصح لی انا والله الذی لا اله الا هو فی و ذنا انسلم منی فی ذک  
یعنی من در حال بصره از اهل حدیث برودن اشعار تقی بن غایم سلامت از خطا بیشتر است از آنکه با حالت خاطر با اهل  
حدیث اشتغال جویم قاضی احمد بن خلکان در روایات از ابوزید روایت کند که گفت خلف الامر حدیث کرده که وقتی برای  
استعلام اشعار عرب بودم در محضر محمد بن و عمار ادب آن بعد در آدم از اهل اشعار بر من نقل نمودند در آنجا بید  
اشعار منقول که خود من گفته بودم باسم شعری عرب بداهنا میسدا دم و از آن گروه اشعار  
صحیح اخذ می نمودم پس از زمانی بر آن واقعه مطلع شدند اشعار فادتی در بعضی ششم ایشان از آنم من ارعل خود بسوی خدا تعالی بوی  
نموده ام فلان شعر از اشعار من است من خود آنرا گفته ام از من آن قول استوارند است قبول مینمودند بدین سبب اشعار  
خود گفته بودم عرب منسوب گشت مع ابجد ابوزید نود و سیال و بقولی نود و پنجاه و در این نود و شش سال زندگانی بود  
و در سال دویست شانزده یا پانزده یا چهارده از بصره در بصره وفات یافت و او را در فن ادب مصنفات معینه است آنچه  
از او باقی گشت و منسب شده به شرح است کتاب العوسس و التوسس کتاب الابل کتاب خلق الالان کتاب  
الطیر کتاب المیاء کتاب اللغات کتاب النوادر کتاب البحر و المنتهیه کتاب القین کتاب بیوتات العرب کتاب  
التحقیق نیز کتاب انصیب کتاب الوعش کتاب الفرق کتاب فلت و اقلت کتاب غریب الاسماء  
کتاب الهزله کتاب حصاد ابن خلکان گوید در میان کتابی نیکو از او مشاهدت نمودم که در آن کتاب اشیا غریبه فراوان

## ابو غالب احمد بن محمد بن الحسین بن علی بن ابی طالب

فاده فاندان آل امین و از کسب از محمد بن آنجماعت بشمار دو و گشتی با ابو غالب و بدین کیفیت با من علماء و محدثین امامیه  
مردفت و از آل امین بسوارده در عصر هر یک از آنه اشئ مشرفه بن بسیار بوده که جامع و صاب با اخبار زانده و محرم  
امر از ایشان بوده اند جمله ابو غالب ابوطیام محمد بن سلیمان است که فیض زمان جناب ابو محمد عسکری سلام الله  
عیده او را آن نوده و با من او و جناب ابو محمد علیه السلام سال و جواباتی است چنانکه شرح حالی وی در سایرین محدثین